



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صالح

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

علی امیر مستوفیان

بارقه حقیقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بارقه حقیقت

نویسنده:

ایران قدس

ناشر چاپی:

راه نیکان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
بارقه‌ی حقیقت	۶
مشخصات کتاب	۶
مددی گر به چراغی نکند آتش طور	۶
پیش نوشتار	۷
انحرافات اخلاقی	۱۱
بهائیت مسلک است نه مذهب	۱۲
خیانت مالی	۱۴
بارقه‌ی حقیقت (انتباه نامه‌ی یک خانم بهائی)	۱۴
آغاز سخن	۱۴
سخن‌های آخرین	۲۱
پاورقی	۲۲
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۲۷

بارقه‌ی حقیقت

مشخصات کتاب

سرشناسه: قدس ایران، ۱۲۸۳ -

عنوان و نام پدیدآور: بارقه حقیقت [در شناخت بهائیت] / نوشته قدس ایران؛ به اهتمام علی‌امیر مستوفیان.

مشخصات نشر: تهران: راه نیکان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۸۶ص.

شابک: ۱۴۰۰۰ ریال ۷-۰۶-۲۹۹۸-۹۶۴-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

موضوع: بهائیکری — دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده: امیر مستوفیان، علی، ۱۳۳۷، -گردآورنده

رده بندی کنگره: BP۳۳۰/ق ۴ب ۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۵۴۵۹۵

بانو قدس ایران\par به اهتمام: علی‌امیر مستوفیان

مددی گر به چراغی نکند آتش طور

-(نوشته‌ی بهائی زاده‌ی نادم مروج علم و فضیلت، نمونه اعتقاد و حریت بانو قدس ایران) بیچاره‌ای که در ظلمات تزویر و ریا، خدعه و خطا، در پی راه نجات است، همت به جائی نبرد تا به چراغی طی طریق کند. چون نشر رساله حاضر را سعادت محض و عین فرض می‌دانستم، مدتی مدید، با همتی قابل تقدیر و تحسین، در جستجوی آن بودم. یاران صدیق که از اصحاب انتظار ظهورند و در این مسیر از هر افراط و تفریط دورند، کتابخانه‌های آستان قدس حضرت رضوی، ملک و ملی، شورای اسلامی و کتابخانه آیت الله مرعشی، فیضیه مقدسه و تاریخ معاصر را با مساعدت مرکز تحقیقات علمی، دینی امام امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - و پی‌گیری حضرت مستطاب آیت الله حاج آقا کمال فقیه ایمانی - که خداوند عمر شریفش را به بلندای آفتاب گرداند - مورد سؤال قرار دادند، [صفحه ۱۲] که جز اظهار بی‌اطلاعی مسئولان کتابخانه‌های یاد شده، نتیجه‌ای نداشت. می‌رفت ناامیدانه دامن این همت از دست سخت کوشان رها شده، شرح حال را به این بیت اوحدی سپاریم: به یک نظر چون ببرد دل زبون بزم چرا به دیده‌ی رحمت نمی‌کنی نظرم در پی جستجوهای ناامیدانه، روزها با خیال «بارقه حقیقت» که نوعی شناخت از بهائیت است گذشت؛ در خلوتی که امید گشایش از توسل درونی داشتم و خویش را با «مرا مجال نباشد که یار او باشم» تسکین داده، با این که لحظه‌ای در به دست آوری رساله مورد نظر از توکل به خدا غافل نبودم، کمند رجا بر کنگره‌ی ایوان کبریا انداخته، دست التجاء بر دامن کرم امام قائم غائب موجود موعود، محکم ساخته تا با انتشار «بارقه‌ی حقیقت» در کنار آثار نادمان بهائیت - که شخصیت‌های بلند پایه دیروز این گمراهان بوده‌اند - لوح سینه نوبهائیان از همه جا بی‌خبر، و از همه‌ی حقایق بی‌اطلاع را از نقش مشوش حیل و تزویر استعمار مذهب تراش مسلک ساز بی‌رحم پاک سازم. روزها به آرزو گذشت، خویش و یاران با همت، این راه را با «مگر همین که به دل دوستدار او باشیم»، به امید این که روزی [صفحه ۱۳] به آرزو رسیم نوید می‌دادم. همت همراهان مانند برق غیرتی که از مکمن [۱] غیب می‌جهد مانع بود تا دست از این خواست بردارند، که در پی زمزمه‌های مکرر الهی «تو بفرما که من سوخته خرمن

چه کنم»، یادم از شخصیتی - که گنجینه‌ای از ذخائر علمی فراموش شده‌ها است - آمد. از صدیق همدل و همراه استاد علی رضا علوی طباطبائی که از دیار حبیب و تبار طیب است - از دیار حبیب می‌باشد که چون دلباخته آل علی و فاطمه از خاندان محمد است و در شرف و عزت از تبار عالمان برجسته‌ی پرآوازه‌ی بروجردند که در غیبت، طیبیان علت‌ها بوده‌اند - تقاضا نمودم به حضور جناب فضایل مآب محامد مناب، عمده‌ی دیوان شرف و کمال شمس‌هی پیش طاق اقبال، دانشمند محقق مدقق فرزانه عبدالحسین حائری رسیده، درباره‌ی «بارقه‌ی حقیقت» تألیف بانو قدس ایران از جناب ایشان طلب یاری کند، با آن همه تخصص در کتاب شناسی و اشراف بی مثل و نظیرشان در، یافتن آثار مفقود شده‌ی از خاطر‌ها رفته، اظهار بی اطلاعی نموده، لکن فرموده بودند: شخصی به نام آقای کاشانی که از موثقین مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بود از جانب ایشان وظیفه داشت هر کتابی منتشر می‌شود دو جلد برای [صفحه ۱۴] کتابخانه ایشان تهیه نماید، به نظر می‌رسد در کتابخانه اعظم موجود باشد؛ با حال و هوای «بر آستان امیدت گشاده‌ام در چشم» تقاضای خود را به مسئول کتابخانه مسجد اعظم برده، به مراد رسیدیم. غنچه دل در گلبن تن به نسیم آن شکفته گشت، گرد ملال از رخساره‌ی خاطر به رومال [۲] شکر حی متعال رفته، دعای عمرت به بلندای آفتاب باد را بدرقه‌ی وجود جناب حائری نموده، از خوانندگان استدعا داریم، تلاوت آیاتی از قرآن کریم را نثار روح پر فتوح استاد الفقهاء و المجتهدین آیت الله الاکبر مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی که به زمان خویش رئیس الملئه و الدین بودند نموده، تا به نوبه‌ی خویش بر آن همه تدبیر و دقت نظر و احساس مسئولیت درود فرستاده باشیم. آری مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره‌ی تیر شب وادی ایمن چه کنم به هر روی رساله کوتاه «بارقه‌ی حقیقت» که در شناخت موضوعات اخلاقی بهائیت است. هفتاد و چهار سال پیش زمانی که کمتر بانویی از طبقه بانوان، اهل قلم بوده است تألیف شده، که بارقه‌ی همت بانو قدس ایران است، و مانند انوار خورشید نهاری و کواکب منیر شب تاری، ظلمت زدگان را از [صفحه ۱۵] معرکه‌ی استعمارگران ضد بشر رهائی بخشیده است. امید ما این است همانطور که در اشراف ازمنه و الطف آونه، [۳] از وصول آن بهجت و سرور حاصل گشت، مایه سرور نزدیکان صید شدگان بهائیت شود. الهی! نیلوفر دیده ما که از کربت [۴] عدم قربت آن آفتاب عالمتاب بی نور مانده است، به التفای خورشید لقای آن فلک کرده به جان منور، و زمین کرده به تن مطهر، منور گردان! الهی! لب امید را، که از حرارت حرمان [۵] و شرارت ضجرت [۶] هجران خشک گشته است، به ماء الحیات زمزم توجه‌اش تر گردان! «یا رب دعای خسته دلان مستجاب باد» همواره زمان بقای اهل بهاء چون مدت وقت شام، قصیر [۷] باد، و مانند لمعه‌ی [۸] بارقه و مشابه‌ی شهب [۹] شارقه [۱۰] به فنا قرین. «این دعا را از همه‌ی خلق جهان آمین باد!» خاک پای شیعیان علی امیر مستوفیان ۱۶ / اردیبهشت / ۱۳۸۷. [صفحه ۱۷]

پیش نوشتار

مقصود از ترتیب مقدمه، ترکیب مبانی محکمه بر هر تألیف و تدوینی، توضیحی بر موضوعی است که نویسنده با نظم حروف و سلک [۱۱] سطور فراهم آورده؛ مانند رساله حاضر از مشاهده‌ی سواد آن نوری وافر، و از مطالعه‌ی مضمونش بهجتی متکثر [۱۲] به ظهور می‌رسد. و در بعض دیگر فرح را به طرح [۱۳] متبدل نموده، دیده‌ی انصاف را کور کرده، لوح دل خواننده را از حروف دوستداری چنین نویسنده‌ای به آب بیزاری محو می‌گرداند. چون بر ناظم منظم ساز، محقق گشت پر و بال عقل و فهم [صفحه ۱۸] او در هوای توضیح آنچه گمراهان را هادی و گمراه کنندگان را مایه رسوائی است. عنان کار به زبان قلم، که ترجمان بازار عقل و حس، فکر و حدس است داده، به دستیاری توفیق، دیباچه‌ای به ذوق سلم و طبع مستقیم به مقتضای متن فراهم آورد که ابواب فتوح سعادت، کوبد و غبار خیال و سوسه کنندگان گمراهی را از نظرگاه دل آنان که در پرتگاه سقوط قرار گرفته‌اند با جاروب سعی و اهتمام، بروبند، روز و شب، درد طلب حقایق پس پرده فرق گمراه را، که گمراه کننده‌اند، همت او سازد. چون انجم [۱۴] چشم، باز و مانند خورشید، در تک و تاز [۱۵] باشند. و تیره بختانی که پیش تیر فریب، سپر نبوده‌اند. هنوز جهت صید انتخاب نشده‌اند، چون

زاغ و زغن جهت آسایش تن و راحت بدن، نظر بر پستی داشته‌اند و بسا به قطعات اراضی، راضی گشته، با دام حيله و تزویر شیادان خدمتگزار انگلیس کهنه کار و آمریکای زبده‌ی غدار [۱۶] داروغه‌ی [۱۷] شیطان اغفال کننده‌اند، در تیز بازار روزگار، نقد و کان افتخار [صفحه ۱۹] به جماعت اوشاب [۱۸] عیاش، یعنی بهائیت کلاش اوباش، دین و دنیای مزرعه آخرت خراب نسازند. و هم آنان که تیره روز و شب سوز شده، در گرمگاه خذلان [۱۹] بایان و بهائیان سوخته‌اند، از ظلمات ضلالت به روشنائی هدایت رسیده، ثمره‌ی «بی داغ محنتی رقم دولتی» [۲۰] یافت نشود را از نهال بال به دست اقبال چیده، فکر اصلاح و ذکر انجام [۲۱] رامقصود و منظور راه عمر سازند. کسی به گردن ایمان دست حلقه کند که پیش تیر ضلالت سپر تواند بود به آرزو و هوس برنیاید این معنی به آب دیده و خون جگر تواند بود که عظمت جاه یوسف، به احتمال چاه مشروط است، [۲۲] چنان که لذت و سرور وصلت حضرت یعقوب به درد هجر و صبر فرقت [۲۳] فرزند دل‌بند بود. بیت القصیده کلام و حاصل الجریده [۲۴] پیام، آنان که دست ابزار براءت [۲۵] استهلال [۲۶] در [صفحه ۲۰] آستین و کلک [۲۷] اظهار کمال صنعت [۲۸] در دوات قلت بضاعت [۲۹] کمتر زده‌اند، طریق تحقیق بدرقه‌ی توفیق به ملازمت همت، شفیق [۳۰] نموده، بر این سلیقه و پسند بوده، به این نکته ظریف که از ذوق لطیف خیزد توجه داشته‌اند، تدوین نوشتار بر آثار اشرار اغیار که منشاء اغفال و فساد و مبدأ ضلالت و عناد بوده‌اند یا مقدمه بر تألیفات ناشران اسلام ناب که خلعت دولت تصنیف [۳۱] بر قامت استحقاق ایشان راست است، در زاویه زمان و بقعه‌ی [۳۲] مکان، جهت استغنائی [۳۳] سالکان طریق ایقان [۳۴] به عقل و برهان، در دفاع از مبانی اعتقادی اهل ایمان کتابت کرده‌اند، بر این عقیده‌اند که پیش نوشتار و مقدمه از سه گونه خارج نیست: ۱- موضوعی که رساله‌ای را تدوین نموده مورد بحث قرار گیرد. ۲- دین یا مسلکی که رساله به آن مربوط می‌شود اصالت آن شناسائی گردد. [صفحه ۲۱] ۳- این که چنین تحفه‌ی [۳۵] به ظاهر دینی، مزیل [۳۶] ظلام [۳۷] مفاسد و مهالک است، آتش فتنه و گمراهی را شعله ور سازد، یا سپر هر خیال فساد که در دماغ [۳۸] حساد، [۳۹]، مخمر [۴۰] است باشد. یا بعضاً به ضرورت به هر سه موضوع باید پرداخت تا مفید افتد و در بازار نفوس عنود [۴۱] روان باشد؛ به لسان بنی نوع انسان مشکور [۴۲] و در محافل اهل دانش به وصف جمیل مذکور گردد؛ رخسار ضلالت به ناخن بغض و عناد خراشد؛ چون جبل الله، فریب خورده‌ی سقوط کرده در چاه ضلال را نجات دهد. به توفیق یزدان دلیل آوریم جهان بر عدو تنگ و تار آوریم که اگر نوبهائیان بیهوش مست مدهوش به بانوئی که از ضلالتخانه بهائیت به آغوش ولایت با امامت بازگشته، دل دهند و حوصله کنند، دُرر غرر [۴۳] موعظه و نصایح او را قرطه‌ی [۴۴] گوش و هوش سازند، تا توانند الواح ضمائر، از [صفحه ۲۲] رقوم [۴۵] هواجس [۴۶] نفسانی حرامیان و نقوش وساوس شیطانیان بهائی پردازند، و به تحقیق و یقین از یسار و یمین بر آنان لعن و نفرین فرستند، و به سبحان الله چه خدعه غریب و فریب عجیب است که فرمانبران تزویر انگلیس و مجریان حيله و مکر آمریکا، بلور تیره هوس بی بهاء را به بازار گوهر شب تاب الماس فرستاده‌اند و دارد، و به شگال [۴۷] بدسگال، [۴۸]، سوسمار بی مقدار را با شیر گرین [۴۹] قرین نموده‌اند. انزجار و نفرت خویش را از بهاء الله و بهائیت، وسیله هدایت گرفتاران عبدالبهاء و شیطنت گرداند تا بر بعید و قریب، بلید [۵۰] و لیب [۵۱] گفته باشند بهائیت را با شرافت انسانیت هیچ نسبت نیست، کوران کوی جهالت را به اعتضاد [۵۲] عصای لجاجت و ضلالت، راه سعادت هدایت، مسدود است. لیک روشن شود که بومک [۵۳] شوم هست ز ادراک نور خود محروم ما از جمع آنان که با دلیلی ساطع و برهانی قاطع از سه [صفحه ۲۳] روشی که نام بردیم به سلیقه شخصی، سبکی و سیاقی برگزیده‌اند، به آفتاب عنایت الهی ساحت حقیقت را از تحریف حقایق آسمانی پاک ساخته، کسالت ضلالت را از جان اعتقاد اهل دیانت که فریب بهائیت خورده، دفع نموده، در تجدید رسالتی حجیم که مشاهیر برجسته نزدیکان مقرب و مورد اطمینان بل صاحبان اسرار عبدالبهاء و شوق افندی بد حال، بر رد بهائیت نوشته‌اند. روشی را گزیده‌ایم که انشاءالله تعالی نه فقط بی ریب [۵۴] معرا [۵۵] از عیب باشد، بل ساحت دل ظلمانی را از ظلام دیجور [۵۶] ضلالت بهائیت به معانی آن نورانی سازد. بانو قدس ایران که به قوه‌ی ایمان و نیروی ایقان به زمان شوقی مبتلا به این و آن، راه از بهائیان جدا نموده، با آخرین جانشین خاتم پیامبران، امام قائم عصر و زمان -

ارواحنا فداه - تجدید عهد و پیمان نموده، در حالی که «بارقه‌ی حقیقت» را در اثبات گمراهی و ضلالت بهائیت، به فریب خوردگان شیادی تحفه داد. [صفحه ۲۴] تا بینند مگر نور تجلی جمال همچو موسی ارنی گوی به میقات آیند نشان بیزاری او از شیادان معرکه‌ی استعماری همین بس، که رساله‌ی خود را با این تقاضا از کسانی که او را می‌شناختند تمام کرده، می‌نویسد: «خواهش دیگر از خانم‌های بهائی که اسم بهائی را برای خودشان وحی منزل [۵۷] و شرف مطلق می‌دانند [این است] من بعد برای بنده این خوبی و شرف را نپسندند که از این طایفه بیزار بوده» [۵۸]. ولی نباید فراموش کرد بانو قدس ایران در همین رساله، ولو اگر به منظور اطلاعیه تدوین نموده و منتشر ساخته، به موضوعاتی اشاره کرده که مخصوص خود اوست، برای نمونه گرفتاران به بهائیت را به این جملات هشدار می‌دهد: «به هوش و گوش مردم [که منظور فریب خوردگان] غالب آمده و به طور غلط قانع می‌کنند و می‌گویند میرزا حسینعلی خداست، آیا خواننده خوب توجه [می] کند [تا] ببیند که پس از مرگ میرزا حسینعلی، چند سال است که بی خدا مانده‌ایم!» [۵۹]. که کمتر بیدار شدگان و رهائی یافتگان به چنین ظریف و [صفحه ۲۵] همه فهم هشدار داده‌اند، اگر بر تصور عوام، بهائیت در زمره‌ی ادیان فرض می‌شد، با مردن حسینعلی جاسوس تزار، میرزا خدای بهائیان، مشت شیادان دین تراش انگلیس و موزیان مزور و مکار بهائی آمریکائی که از شرف مخصوص انسانی بی نصیبند باز شده، ذکی [۶۰] و بلید [۶۱] انگشت تعجب به دندان حیرت گرفته که چرا فریب دعاوی شیاطین آدم نما را خورده، سراب قیعه [۶۲] و شراب خدیعه‌ی [۶۳] اراذل پادو روس و انگلیس و آمریکا را عین زلال پذیرفته‌اند. چرا نباید انسانی که به فهم و شعور، در حقیقت خصوصیت‌های عقل، از حیوان تمیز داده شده است، به این مهم رسوا کننده استعمار خدا تراش بی توجه باشد، روزگار چند خدائی دوران زرتشت به سرآمده، هر کس نمی‌تواند به تبعیت از فراعنه فسیل شده ادعای خدائی کند؛ و اگر به چنین ابلهی گرفتار آمد، جائی برای عرضه‌ی خدائی خود نخواهد یافت. زیرا دوره خداسازی سرآمده، پذیرفته شده جهان را خالق قادر یکتائی است. ولی تعجب آور است [صفحه ۲۶] بازی خوردگان انگلیس و آمریکا که به فریب خنده آور مسلمانی مقدمه‌ای برای ورود به بهائیت است با همین توطئه عوام فریبانه لغو و بی معنی، بهائیت را پذیرفته بهائی شده‌اند [۶۴] اگر بهائیت بعد از مسلمانی است و همانطور که نوبهائیان مدعی هستند بهائیت مسلمانی است، با توجه به حقوق و آزادی بشر [۶۵] چرا به این بی توجه هستند. اگر بهائیت در ارتباط با مسلمانی، تعریف می‌شود می‌باید تمامی آنچه در اسلام رکن اعتقادی است در بهائیت نیز دارای جایگاهی رفیع باشد. خصوصاً این که کهنه کاران رسوای بهائیت اعتراف کرده، پذیرفته‌اند تزویر بهائیت که دینی از ادیان به شمار می‌رود بی تأثیر شده است. امروز که حتی مسیحیت در حل معضل تثلیث دچار مشکلات عدیده لاینحل گردیده؛ مسأله خدائی میرزا خدای بهائیان - که مرده است - از جمله لغویات می‌باشد. چنانکه بانو قدس ایران حدوداً هشتاد و چهار سال پیش هشدار داده، بهائیان بی خدا شده‌اند؛ یعنی باید فکری برای بی خدائی خود بکنند. در این صورت چرا آنهایی که به هر جهت برای تبلیغ بهائیت انتخاب می‌شوند و با خدعه این که مسلمانی مقدمه‌ای [صفحه ۲۷] برای بهائی شدن است، از دلالات ولگرد حقوق بگیر درباره وجه اشتراک‌های بین اسلام و بهائیت نمی‌پرسند؟! در صورتی که اگر دور از آنچه برای بهائیت جذابیت سازی می‌کند و دام و دانه‌ی شکارچیان حرفه‌ای اجیر شده است، به معارف دین حنیف اسلام توجه کنند، متوجه خواهند شد بهائیت نه تنها دین نیست، بلکه برخلاف ادعای مروجان توطئه استعماری، این مسلک بی پایه و اساس هیچگونه ربطی به اسلام و مسلمانی ندارد که آن را دانه صید مرغ قلوب جوانان بی اطلاع از تاریخ فعالیت استعمار در اسلام نموده‌اند. در حقیقت اگر نوبهائیان بخواهند با توجه به اساس اعتقادی بهائیت آن را شناسائی کنند، باید به آیه مبارکه «مثل کلمه خبیثه کسجره خبیثه» [۶۶] که می‌فرماید: «مثل کلمه خبیثه مثل درختی پلید است» توجه نمایند. و اگر بخواهیم این کلمه خبیثه را با دلیلی در بهائیت تأیید کنیم، اشاره به «لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا» [۶۷] که هشدار می‌دهد اگر در آن دو (آسمان و زمین) جز خدا، خدایانی دیگر بود همانا آسمان و زمین تباه می‌شد. علاوه اگر به این خصوصیت مشترک بین ادیان ابراهیمی که [صفحه ۲۸] خدا یکی است؛ یعنی شریک در الهیت ندارد، به تعبیر قرآن «لیس کمثله شیء» [۶۸] است، یعنی: «همانند او چیزی نیست»

دقت شود، حتما متوجه توطئه خداسازی انگلیس شده و می‌فهمند میرزا خدای بهائیان با کسی که دعوت به بندگی او می‌شود در یک خصوصیت تفاوت دارد، او شیطان مجسم، بل جرثومه بی اعتقادی بوده که شیاطین جن و انس بر آستان او بوسه زده‌اند. به هر روی بانو قدس ایران به سبک بسیار جالب که حتی عوام‌ترین طبقه‌ی فریب خوردگان بهائیت هم بنابر مثل معروف ایرانی «شیرفهم» می‌شوند، بی اعتباری بهائیت را ثابت می‌کند که اگر نوبهائیان به آنچه کوتاه و مختصر نوشته شده دقت نمایند، تردیدی نیست دست به کاری خواهند زد که از غصه ضلالت خلاص خواهند شد. مهم‌تر حاضر نمی‌شوند سرمایه دلاربگیری شوند که هر چه دسترنج ایرانیان فریب خورده را بیشتر به حیف و عکا ارسال دارند با پوند انگلیس مورد تقدیر قرار می‌گیرند. اما سلیقه ما، پس از سعادت مطالعه‌ی رساله آن عالی منقبت که عالی‌ترین همت او است، بنای موضوعات پیش نوشتار را [صفحه ۲۹] بر نکاتی گذاشتیم که جلب توجه نموده و اگر بهائیان بعد از مطالعه آن باز بر سر بازار مکاره معرکه گیران استعمار به تماشا روند، از دو دسته خارج نیستند: کسانی هستند که به پوند و دلار خریداری شده‌اند، یا ابله و بی شعورند؛ و ما را با هیچکدام آن دو گروه کاری نیست. زیرا اگر ابلهان که همیشه بوده‌اند - البته به روزگار ما کمتر دیده می‌شوند - زیرا همانهایی به شمار می‌روند که باید وانمود کنند ابله‌اند، چون لازمه گرمی بازار تبلیغ حقوق بگیران اجنبی به شمار می‌روند، بیش از تصور و باور همیشه در صحنه‌های نمایشی بهائیت و وهابیت، شیخیه و صوفیه دیده شده‌اند و حتما در آینده هم حضور دارند. طیف حقوق بگیر نیز که جز ولگردی در اجتماعات وظیفه‌ای ندارند، از ولخرجی استعمار، با نصیحت یا ارائه شواهد شیطنت‌های ضد شرف و انسانیت آنان که بشریت را به خاک و خون کشیده‌اند صرف نظر می‌کنند. نخست این تذکر لازم به نظر می‌آید مسلک‌های استعماری که وسیله‌ای برای تحریف و تخریب و حتی مضمحل نمودن ادیان آسمانی است، مأموریت دارند مقدسات ادیان، خاصه اسلام را که سخت‌ترین مانع نفوذ و [صفحه ۳۰] تسلط استعمار بر پیروان ادیان ابراهیمی است به بازی گرفته و به هر نوع ممکن بی اعتبار نمایند. و اگر موفق نشدند - که تا کنون موفقیتی نداشته‌اند - در تحریف و ارائه بدلی آن کوشش نمایند؛ و این به خداسازی، پیامبر تراشی و امام بدلی ارائه دادن نیاز داشته و دارد که با مسلک‌های استعماری امکان پذیر است. و این درست تکرار عملکرد توطئه کنندگان اموی و عباسی می‌باشد که صوفیه آن را در طول تاریخ حفظ کرده، الگویی برای شکل دادن شیخیگری، نهایتا بایبگری، بهائیگری و قادیانگیری گردیده است. ولی نباید فراموش کرد مسلک‌های دست ساخته استعمار سلطه گر که با برچسب دین به جامعه بشری فرستاده شد، چون با خدائی از جنس بشر، پیامبر و امامی انتخاب شیطان زده‌ای از ابنای ابلیس رو، ابلیس خو، ابلیس جوی بنی آدم را به میدان اسلام و مسلمانی فرستاده، این مهم را تفهیم کرد، همان مبانی اعتقادی که ادیان آسمانی بر پایه‌ی آنها استوار است و مورد تمسخر دکه داران مزدور خارجی قرار گرفته، بایان و ازلیان، بهائیان و قادیانیان آنها را رد کرده روش ارتباط اعتقادی مسلمانان را با خدا، پیامبر و امامان مسخره نموده‌اند، نوع بدلی آن از اصول مسلک‌های استعماری است با فرق این که بایان علی محمد باب، ازلیان [صفحه ۳۱] یحیی نوری، بهائیان حسینعلی نوری پادو سفارت روس ترار در ایران، قادیانیان میرزا غلام احمد به تمام معنا انگلیسی‌مشتی مردمان مالیخولیائی ذلیل دست استعمار را، زمانی خدا و پیامبر، امام زمان، رجعت حسینی و عیسوی معرفی کرده‌اند. بانو قدس ایران به این تزویر از نوع انگلیسی توجه داشته، بهائیت را گرفتار سؤالات قابل اعتنای کمر شکنی می‌کند که تا کنون به آنها جوابی داده نشده است، در حقیقت جوابی ندارند که بدهند. برای نمونه به این اشاره نموده «بهائی‌ها می‌گویند مسلمان‌ها دچار خرافات و اوهام شده‌اند که از اوطان و دیار خود هجرت و مسافرت می‌نمایند تا قبر کهنه را ببوسند یا سنگ سیاهی را طواف نمایند.» [۶۹] و فوراً در مقابل این شیطنت که نوعی حمله به سنت‌های جاری در تمامی ادیان آسمانی است می‌نویسد: «در عین حال [بهائیان] خودشان به عکا و حیف می‌روند که استخوان پوسیده و خاک شده‌ی میرزا خدا را زیارت کنند.» [۷۰]. یا برای آن که مسلمانان را از مقدساتی که در رخدادهای غیر منتظره رنج آور خسته کننده که آدمی را در غم و سرگردانی فرو می‌برد جدا کنند، به مسأله شفا طلبی از تربت [صفحه ۳۲] امام حسین - علیه‌السلام - یا برپائی مجالس ذکر مصائب ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - که

در تمامی ادیان با نوعی از انواع آن مواجه هستیم حمله نموده، آن را به باد تمسخر گرفته‌اند؛ که بانو قدس ایران، این شیطنت بهائیان را به آنچه در بین آنها رائج است جواب می‌گوید و نوعی تزویر انگلیسی در مقابل سنت‌های مربوط به اصول اعتقادی ادیان دانسته، بهائیان را متوجه موهومات و خرافاتی می‌نماید که جهت بزرگ جلوه دادن میرزا خدا و بنده‌اش عباس افندی مورد استفاده قرار می‌دهند؛ می‌نویسد: «در یک جا به استشفاء تربت حضرت سیدالشهداء و به روضه خوانی مسلمین خندیده، می‌گویند این‌ها همه موهومات است؛ و در جای دیگر موی نحیف عباس افندی را شعرات [۷۱] مبارک نامبرده، ناخن و پیراهن چرکین او را برای تزئین و تکریم و شفا یافتن از بلایا در خانه‌ها گذارده پرستش می‌کنند. و برای مریض‌های خود نبات بترک گرفته، خاک حیف را بوسه می‌زدند.» [۷۲] که این نوع تخطئه کردن و پاسخگوئی به یاوه‌های مسلک داران استعمار، بهترین روش است. و به این ترتیب ایراد بوسه زدن بر تربتگاه ائمه طاهرین - علیه‌السلام - را با بوسیدن خاک حیف که هیچ برتری به سایر [صفحه ۳۳] خاک‌ها ندارد پاسخی دندان شکن می‌دهد. یا در مورد شفا طلبی از تربت مقدسه حضرت ابا عبدالله الحسین - علیه‌السلام - آن را با نبات بترک گرفتن از مردمانی که جز ذلت نزد استعمار امتیازی ندارند - جواب می‌گوید.

انحرافات اخلاقی

البته نمی‌توان انکار کرد انحرافات اخلاقی در پیروان ادیان آسمانی دیده نشده است و نمی‌شود. نفرین بعضی از پیامبران مانند حضرت لوط - علیه‌السلام - برای امتی که آلوده به زشت‌ترین گناهان بودند، مردان از زنان خود غافل شده، خویش را با هموعان خود تأمین می‌کردند، بهترین شاهی است که نمی‌توان از دامن تاریخ پاک کرد، چنان که مجازات بعضی از گناهان در ادیان دلیل بر ابتلای ابناء بشر به گناهانی است که نتیجه تحریکات لذت خواهی نفس از خواسته‌های حیوانی است. ولی آنچه در این جایگاه نباید به فراموشی سپرده شود دو موضوع مهم است که سبک رواج گناه در مسلک‌ها را از ابتلای بعضی مسلمانان به گناه - با این که هر دو گناه می‌باشد - در دو مقوله جداگانه تعریف می‌کند: ۱- این که پیشوایان دینی نه فقط از ابتلاء پیروان خود [صفحه ۳۴] به گناه ترسیده‌اند، بلکه از رواج گناه در جامعه شدیداً ترسیده و برای پیش گیری دستوراتی لازم الاجرا را داده‌اند. و اگر فردی مبتلا به گناه شد، در صورت شناسائی رها نکرده‌اند، مهم‌تر، وسائل گناهکاری را رواج نداده‌اند، بلکه به توبه دادن گناهکاران سخت کوشیده‌اند، که در جا به جای تاریخ اسلام با قضایائی نظیر توبه بشر حافی مواجه‌ایم. در صورتی که میرزا خدایان بهائیت نه تنها احساس چنین مسئولیتی را نکرده‌اند، بلکه شخصاً گرفتار عیاشی‌های شرم آور بوده‌اند نه فقط از غریبه‌های دینی و خودی، بل از نوامیس اتباع خویش هم نگذاشته‌اند. حتی در مورد زن یحیی نوری صبح ازل مسائلی را مطرح کرده‌اند... .. مرحوم فضل الله مهتدی معروف به صبحی، عبدالحسین آیتی، حسن نیکو، صالح مراغه‌ای و مسیح الله رحمانی که خوشبختانه آثارشان چاپ شده است به انواع عیاشی خدایان بهائیت اشاره کرده‌اند. آنها در مورد شوقی افندی به این اشاره کرده‌اند که بدون ابائی در خیلی از موارد به جای نسوان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. حتی برای چنین امر خصوصی با نذورات بهائیان به خارج می‌رفته است. چنانکه بانو قدس ایران در لفافه نسبت به شوقی می‌نویسد: «بچه مدرسه [صفحه ۳۵] دیروزی است، و اغلب مردم اخلاق شخصیه» او را خوب می‌دانند. [۷۳]. به لحاظ چنین خصوصیت‌هایی که از عبدالبهاء، پسر و جانشین او شوقی دیده و شنیده، می‌نویسد: «شخص مربی وقتی مجاز به تعلیم و تربیت است که از تربیت شونده روحا و جسما پاک و منزّه باشد نه برعکس.» [۷۴] و در تکمیل همین فجایع اخلاقی خدایان بهائی است که دوباره تکرار کرده است: «قائد و رئیس و مبلغشان با زنان و دختران آنها [بهائیان] سال‌های سال بی عفتی کرده» اند. [۷۵] و برای این که توجه داده باشد انحرافات میرزا خدا و فرزند معلوم الحالش شوقی افندی یا مبلغان بهائی خلاصه نمی‌شود [۷۶] بلکه اتباع فرقه - غیر از آنها که در دهات زندگی می‌کنند - از اربابان خود تبعیت کرده‌اند، می‌نویسد: «طایفه‌ای که زنا و لواط را امور طبیعی و عادی تصور کنند، جمعی که قمار و شراب را امر مباح و حلال

پندارند.» [۷۷] و... آری در این راستا نه فقط محفل روحانی بهائیان را با [صفحه ۳۶] «محفل نفسانی و هوس رانی [۷۸] تعریف کرده، بلکه دعوت نموده، گفته است: «بفرمائید در ایام عید رضوان در باغ‌های معین و منزل‌های معهود، این طایفه را با زن و مرد ببینید و به فساد اخلاق آنها پی ببرید.» [۷۹]. آری بانو قدس ایران که از سال تولدش ۱۳۲۲ قمری تا ۱۳۴۵ یعنی ۲۳ سال بهائی بوده است، لااقل سیزده سال در متن بهائیت و جمع بهائیان زندگی کرده، دیده‌هایش از بهائیت را در این نوع جملات خلاصه می‌کند که: «دختران را به هرزه گری مجبور و مشغول گردانند؛ پسران را به افسار گسیختگی و آزادی تمام عادت داده، یک محشر فوق العاده بی عصمتی را فراهم می‌کنند.» [۸۰] و برای این که دورنمایی از وضعیت روحی بهائیان را ارائه داده باشد می‌نویسد: «در فکر اینند که در قسمت عیاشی و طراری، گوی سبقت را ببرند.» [۸۱] و سپس توضیح می‌دهد: «همه جور فجایع و قبایحی از دست بهائیان به ظهور می‌رسد و به همه طور بی قیدی و بی فکری تن داده‌اند.» [۸۲] و اگر اتفاقاً «زنی از آنها به عفت طبیعی از ملامسه [یکدیگر را لمس [صفحه ۳۷] کردن] با مرد اجنبی پرهیزد، به او طعنه می‌زنند که تو هم مانند مسلمان‌ها گرفتار اوهام و خرافات هستی.» [۸۳] اگر شرف و فرار از محرمات نوعی خرافات است، خدا را شکر که مسلمانان به اعتراف بهائیان خرافی هستند! به هر روی در پی این نمونه‌ها که ارائه می‌دهد، به صورت سؤال می‌نویسد: «تعجبی دارد که شخص بهائی علاوه از دست درازی به اجانب یا مادرزن و خواهرزن و برادرزاده، به دختر خود دست درازی کند؟ چنانکه کرده و می‌کند.» [۸۴] با تعریفی که بانو قدس ایران و مشاهیر مقربان و نزدیکان نادم و تائب از بهائیت نموده‌اند و در آثارشان به چاپ رسیده است، تعجبی ندارد، زیرا عیش عیاشی‌ها و عشرت‌های بی قید و بندی که دسته جمعی هم صورت می‌گیرد، بدون تردید جنبه خصوصیت‌های آن گروه و دسته است. چنانکه در مورد دکتر مودی متذکر شده‌اند: «خانم امت الله» [۸۵] به شمار می‌رفته، و جمع بیش از چهار نفر را در بهائیت «امت الله» [۸۶] که پیروان میرزا خدا می‌شوند تعریف کرده‌اند. [صفحه ۳۸]

بهائیت مسلک است نه مذهب

در این تردیدی نیست که بعد از ظهور اسلام و بعثت حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - با عنوان خاتم پیامبران هر گونه ادعای مذهب آوری نوعی شیادی و نفاق با خدا و پیامبران، خاصه حضرت ختمی مرتبت و مردمانی می‌باشد که مورد تبلیغ قرار می‌گیرند. در چنین شرائط و موقعیتی هر کس به شگردهای مدعی مذهب آوری شود، اگر به مالیخولیا مبتلا نشده باشد، بدون هیچ شک و شبهه، آلت دست استعمار قرار گرفته است؛ مانند میرزا حسینعلی نوری در مقام پیامبری و خدائی، که نوکری روس را می‌کرد. در عوض اعضای سفارت در تمامی ماجراها از برائت در قتل ناصرالدین شاه [۸۷] تا تحویل بهاء الله، از سفارت به منزل صدر اعظم [۸۸] و تا خارج شدن از ایران و ادامه حیات. حتی درباره‌ی یحیی صبح ازل نیز بهاء الله اشاره دارد که او نیز تحت الحمايه انگلستان [۸۹] با مقرری خاص [۹۰] بوده است. بعد از این که میرزا خدا، همان حسینعلی نوری معروف [صفحه ۳۹] به بهاء در عکا به مرض اسهال خونی می‌میرد. فرزندش عباس افندی با لقب عبداله‌بهاء جانشین خدای انگلیسی می‌شود. در سال ۱۹۱۱ میلادی در منزل میسیس کراریر می‌گوید: «آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است» [۹۱] و در سال ۱۹۱۲ که به جای روسیه، انگلستان را به اربابی انتخاب می‌کند، با آمریکا نیز رابطه‌ای ویژه برقرار نموده، به طور آشکارا نتایج خدائی خود را به پای استعمار انگلیس و آمریکا می‌ریزد و آنها نیز از هیچ حمایتی از او دریغ نمی‌کنند. انگلیس‌ها به محض این که مطلع می‌شوند مأمورین جمال پاشا سردار عثمانی به لحاظ جاسوسی عبداله‌بهاء تصمیم به قتل او می‌گیرند، فوراً با تمام قوا در دفع این خطر وارد عملیات می‌شوند. [۹۲] عرض ادب نوکرانه پسر میرزا خدای بهائیان، نسبت به انگلیس، به جایی می‌رسد که پس از خاتمه جنگ، انگلستان در جهت قدردانی از عبداله‌بها طی مراسمی لقب «سر» و نشان «نایت هود» را که بزرگترین نشان خدمتگزاری به انگلستان است به او اعطا می‌کند. [۹۳] و عبداله‌بها در دعائی که انشاء می‌نماید می‌طلبد سایه امپراطور اعظم انگلستان جرج [صفحه ۴۰] پنجم

بر سر اقلیم عربی فلسطین مستدام باشد. [۹۴]. یا میرزا غلام احمد قادیانی که یکی دیگر از پادوهای انگلیس می‌باشد با همین ادعاهای حسینعلی نوری در مسیر خدمت به انگلیس‌ها در قاره هند فعالیتش را شروع می‌کند، اعتراف می‌نماید: «من بیشتر عمرم را در پشتیبانی از حکومت بریتانیا و کمک به این دولت به سر بردم» و با افتخار می‌گوید: «درباره جلوگیری از جهاد و لزوم اطاعت از انگلیس‌ها، که اولوالامر هستند آنقدر کتاب و اعلامیه نوشته‌ام» [۹۵] همو افتخار دارد که شصت سال از عمرش را با زبان و قلم مبارزه کرده تا قلوب مسلمانان را نسبت به حکومت و همکاری و دوستی انگلیس جلب و جذب نماید. [۹۶] و چنان وقیحانه می‌نویسد: «عقیده‌ام را بارها تکرار کرده‌ام، برای اسلام دو بخش وجود دارد. بخش اول اطاعت از خداوند و بخش دوم اطاعت از حکومت که آن حکومت انگلیس است.» [۹۷] چنین فردی را از برخی پیامبران اولوالعزم بالا-تر معرفی می‌کنند. [۹۸] چنانکه نوبهائیان در وبلاگ‌های خصوصی و سایت‌های ترویج بهائی، [صفحه ۴۱] درباره‌ی بهاء الله معتقدند: هر چند با مسلمانی دعوتش را شروع کرده، لکن اگر بر انبیاء برتری نداشته باشد کمتر نیست. در صورتی که گویا فراموش کرده‌اند او ادعای خدائی دارد!! دلیل دیگر که بهائی گری و قادیانگری و ازلی گری مذهب نیست» بلکه شبه مذهب هم نمی‌باشد، تناقض گوئی حسینعلی بهاء الله، یحیی صبح ازل و غلام احمد قادیانی و ترقی در مناصبی که برای خود قائل شده‌اند. به تعبیر دیگر ثابت نبودن در مقامی که به وسیله آن مردم را اغوا نموده‌اند. مثلاً غلام احمد قادیانی به تمام معنا نوکر کت بسته‌ی انگلیس در میان سه ادعا سرگردان بوده است، مسیح موعود که با رجعت مسیح آن را به خود نسبت داده، خلیفه‌ی المسیح که درست ضد ادعای قبل است و مهدی موعود که با هر دو ادعای دیگرش منافات دارد. جالب این که در همان مقام ادعای مهدویت، مانند علی محمد باب که در مقام باییت و میرزا حسینعلی نوری در مقام مهدویت مدعی پیامبری هم بوده، خود را همانند همپالگی‌های بابی و بهائی، صاحب شریعت، کتاب و قبله دانسته است. ولی چون با حقیقت غیر قابل انکار خاتمیت مواجه بود، این پیامبری را در مقام ظهور پیامبر عظیم الشان اسلام در خویش تعریف کرده که البته علی [صفحه ۴۲] محمد باب و بهاء الله یا یحیی صبح ازل این شیطنت را آموزش ندیده بودند. یا میرزا حسینعلی نوری که شیطنت آموزی را از خبرچین سفارت روس تزار در ایران آغاز کرد، در فتنه علی محمد باب در کمال بی اعتقادی به او و ادعایش، به او اظهار عقیده نموده، مدت‌ها بنا بر وظیفه‌ای که سفارت روس برایش معین کرده بود در کنار یحیی نوری برادر ناتنی‌اش در زمره‌ی کسانی بود که مأموریت داشتند در کمال بی اعتقادی نه فقط معتقدانه در انظار به علی محمد باب ابراز اعتقاد نمایند، بلکه به ترویج او در همه گیر شدن ادعایش کمک نموده، کمبودها را به سفارت روس اطلاع دهد. اگر حسینعلی نوری گلیم بخت خویش را می‌بافت، در حالی که از امکانات سفارت برای ترویج علی محمد باب استفاده می‌کرد، از آن چه انجام می‌داد به سرنوشت خویش نیز مربوط می‌ساخت؛ زیرا برایش یقین شده بود اگر ناز شخصی نشان بدهد، آینده‌ی این مسلک سازی از آن او می‌شود؛ ولی غافل از اینکه برادرش یحیی توانسته بود علی محمد باب را تسخیر نموده، مسأله جانشینی او را به خود اختصاص دهد. میرزا حسینعلی که هنوز رعیت است و تابع فدائی علی [صفحه ۴۳] محمد باب، مصلحت خویش را در اطاعت از یحیی صبح ازل دید، ولی دیری نپائید بنا بر پیش بینی علی محمد باب که گفته بود آینده‌ی این مذهب انگلیسی به دست «من یظهره اللهی» می‌افتد، قبل از زمان موعود مدعی این مقام شده، از یحیی صبح ازل جدا می‌شود، نخست دعوی رجعت حسینی و سپس رجعت مسیحی نمود و به تدریج سلسله صعودی این ادعا را مانند علی محمد باب سلف روسی خویش به رسالت و شاریعت و حلول خدا رسانده: ندای «انا الهیکل الاعلی» را مانند «انا ربک الاعلی» فراعنه سر داده، جاسوسان که به صورت مریدان معتقد و پیروان سینه چاک در اطراف او بودند اطاعت نموده، دام و دانه‌ای برای فریب مردم عوام و فرصت طلب شدند. که چنین شواهد، بهترین دلیل بر مذهب نبودن بابی گری، ازلی گری، بهائی گری و قادیانگری است. بلکه به تعبیر بانو قدس ایران: «این آقایان از عمال مخصوص خداوند سیاست [انگلیس، آمریکا و فرانسه] روی زمین‌اند.» سپس به عنوان شاهد مثال خود را مورد سؤال قرار می‌دهد: «نمی‌دانم میرزا خدا چرا نطق‌های خود را در پاریس و آمریکا پایان می‌برد». [۹۹]. [صفحه ۴۴] به هر روی نویسنده رساله

«بارقه حقیقت» به دو دلیل بسیار ساده اول خدائی میرزا خدای بهائیان را که مرده است، زیر سؤال برده، می نویسد: «آیا می شود خدائی که محتاج به پول مخلوق خود بوده و اعاشه [۱۰۰] خود را از نتیجه زحمات مخلوق خود تأمین می کند خدایش نامید؟» [۱۰۱]. و دلیلی را که در کنار تعبیر «حزب پست» [۱۰۲] برای مذهب نبودن بهائیت می آورد می توان در چهار موضوع که با قوانین مذاهب آسمانی سازش ندارد - بلکه ضد آن است - خلاصه کرد: الف - می نویسد: «اگر مذهب بهائی، مذهبی بوده و راهنمای مردم!! چرا این همه شهوت پرستی و هوس رانی در او جمع شده و با سیاست اجانب توأم می گردد؟؟» سپس از بهائیان می خواهد: «قدری تفکر و تأمل نموده، دقیق شوید که مذهب برای چیست و مقصود از مربی [دینی] کدام است.» [۱۰۳]. ب - می نویسد: «قائد و رئیس [عبدالبها، شوقی افندی] و مبلغشان [نظیر اسداله قمی] با زنان و دختران آنها [امت] [صفحه ۴۵] سال‌های سال بی عفتی کرده و می کنند» [۱۰۴] آیا چنین اشخاص کثیفی می توانند پیامبر و امام برگزیده خدا باشند؟! ج - می نویسد: «مذهب را غیر از یک اسم بی معنی چیز دیگر معنی نمی کنند. زیرا که حساب و کتابی در بین نداشته، از عذاب و عقاب ترسی ندارند.» [۱۰۵]. د - هر دقیقه رنگی به خود گرفتن با دشمن مذهب خود لاف برادری زدن را روش پیروان مذهبی ندانسته، می نویسد: «گاهی مسلمان شده، گهی عیسوی شوند؛ وقتی زردشتی و موقعی کلیمی گردند.» [۱۰۶] سپس دلیل می آورد آیا «تا حال دیده‌اید شخصی که مسلمان واقعی بوده و به خدا و به حضرت نبی اکرم اعتقاد داشته به بهائی‌ها بگوید من بهائی هستم!!» [۱۰۷].

خیانت مالی

آنچه امثال علی محمد باب، یحیی صبح ازل، بهاء، عبدالبها، شوقی افندی و مادرش را بر آن داشت که به قیمت هربی دینی و اعمال خلاف شرف انسانی در رأس مسلک [صفحه ۴۶] استعماری بهائیت قرار گرفته، در درجه اول وظیفه داشتند به نام دین و دینداری، موانع استیلای کامل استکبار سلطه گر را از میان بردارند، سپس وسیله‌ای کارساز برای عثمانی و روس، انگلیس و فرانسه، آمریکا و آلمان جهت غارت و چپاول ملت‌ها بوده، چنان که اداره کنندگان مسلک‌هائی قدیمی‌تر مانند اسماعیلیه، صوفیه، شیخیه نیز به جهت درآمدهای آقائی در مقام نوکری صاحبان زر و زور به دین سازی تن داده‌اند. ولی چون اتباع فرقه‌ها از این امتیاز مسلک داری بی اطلاع بوده و هستند با کمال رضایت، مقررات مالی مسلکی عضویت فرقه را پذیرفته، در حد توانائی خود می‌پردازند. مثلاً او که اسماعیلی است حتی به خود نمی‌گوید آقا خان اسماعیلی بیشتر می‌خورد تا بیشتر چاق شود و بیشتر سیم و زر و جواهر بگیرد. یا صوفیان حتی با خود هم زمزمه نمی‌کنند عشریه با این که خمس در دین است، چرا به مصرف شخصی رسیده و می‌رسد؟! شیخیه و قادیانیه نیز درآمدهائی دارند که صرف سران مسلک می‌شود. بهاء الله، عبدالبها و حتی شوقی کثیف الاعمال برای جمع آوری نذورات و سایر درآمدهای مرسوم در بهائیت «حاجی امین» و «امین امین» دارند که بنابر اقرار سرشناسان [صفحه ۴۷] مبلغان بهائیت در حالی که دستی در نوامیس بهائیان داشته‌اند، دستی هم در اخذ مالیات‌های مسلکی، حتی تحف و هدایائی را که بهائیان برای عبدالبها با زحمت یک ساله تهیه می‌کردند و می‌فرستادند، در بین راه مورد مصرف دیگری که صاحب مقامی بوده می‌رسیده است. [۱۰۸]. بانو قدس ایران می‌نویسد: «پیغمبر بهائی توسط حاجی امین یا امین حاجی غلامرضا، به اسم شرکت خیریه، خریدن زمین برای بهائی‌ها و مخارج مشرق الاذکار پول جمع کرده، در پاریس و لندن و جاهای قشنگ اروپا به شاپاش خانم‌های مدرن تقدیم» [۱۰۹]. کرده‌اند. [صفحه ۵۳]

بارقه‌ی حقیقت (انتباه نامه‌ی یک خانم بهائی)

آغاز سخن

اساس فلسفه‌ی ادیان در دنیا برای خوبی و خوشی و درستی و راستی است نه برعکس! هر کسی از جانب خدای واحد، مأمور و رسول گشته، دارای کتاب مرسل و اراده‌ی متینی بوده، و مقصود او جز راحتی نوع بشر و خدمت به عالم انسانیت چیز دیگری نبوده. ظهور وجود منزّه، رسول اکرم برای این بود که انسان از وادی جهالت به راه سعادت هدایت شود و در دو دنیا خوشبخت گردد؛ نه اینکه مثال حیوانات سر به پائین بچرد. و خود را برای دنیا و دنیا را برای خود لازم ملزوم بدانند. و تمام خوبی‌های دنیا و آخرت را در درازی روده‌ی خود پنداشته و با تحلیل معده‌ی خود حساب کنند، اصولاً- انسان در تمام قسمت‌ها بایستی از حیوان جلو بوده و صاحب افکار روشن و پاک باشد، نه آلوده به اغراض دین، دنیا [صفحه ۵۴] را به دینار و درم فروختن. و در روی خاکی که انسان‌ها از خود به یادگار گذاشته و گذشته‌اند، نیرنگ و دورویی کردن. و دام تزویر نهادن و اتصالاً به نام مذهب و دین مغازه باز کرده، خدا فروخته و رسید لیره دادن. و افراد بشر را به زحمت انداختن. و دو اسبه در مغز پوچ آنها تاختن. و به موجب یک رسید «ای امین الهی [۱۱۰] دویست و پنجاه لیره که فرستاده بودید واصل گردید» به بندگان ما رحمت ما را نازل کن نوشتن، کار یک انسان کامل و منصفی نیست؛ زیرا که خدای مهربان، خوبی و ظرافت و محبت خود را در بدو خلقت از همه طریق نشان داده و خود را محبوب لایزال شناسانده، از خدای ابدی غیر از مرحمت و عدالت برای بشر چیز دیگری عاید نیست. اگر زشت کاری و بداخلاقی به ظهور رسد، از عدم لیاقت و ناتوانی و مظالم خود بشر است، نه خدای واحد و مهربان. در صورتی که خوبی خدای محبوب برای ما ثابت شد، رسولی که از جانب خدا فرستاده شده، [مرکز] خوبی است، نه مظهر بدخوئی. و اگر پیغمبری با گفته‌ی خود، بدون دلایل منطقی خود را از جانب خدا نازل کرده، و پرپر زده از امین الهی ۲۵۰ [صفحه ۵۵] لیره بگیرد، او پیغمبر [منظور بهاء الله یا عبدالبها است] نبوده، بلکه او را می‌شود گفت حقه باز باهنر. نگارنده‌ی این وجیزه [۱۱۱]، یکی از آن اشخاصی بوده‌ام که در توی حقه‌ی این حقه باز ماهر مدت‌ها افتاده و غوطه ور بودم؛ تا وقتی که از زمین و زمان عرصه برایم تنگ شده، به خیال رهایی افتادم که از دام بندگی آزاد و قید نیرنگ را پاره کنم و متدین به دینی گردم که آن دین، مرا از همه حیث نگهداری کند. و دست حمایت بر فرق من ساید. و مرا از مظالم این طایفه‌ی گمراه برهاند. پس از اینکه تشرف به دین مبین و منزّه اسلام حاصل کردم، خود را خوشبخت‌ترین انسان‌ها پنداشته، خواستم اول از راهنمای محترم، حضرت مستطاب آیه الله خالصی - ادام الله عزته [۱۱۲] - که در محضر محبوبش به آرزوی دیرینه‌ی خود رسیده، دست به دامن حضرت محمد مصطفی (ص) انداختم و از تیره بختی و گمراهی خلاص شدم شکرها نموده، و خدمتی نیز به عالم انسانیت و دیانت حضرت نبوی بنمایم. و در این فکر، عزم کردم که رساله‌ای [صفحه ۵۶] بنویسم و نظریات و مشاهدات قطعی خود را به حضور قارئین محترم برسانم؛ تا بلکه مردهای خواب رفته بیدار، و زن‌های نادان، پشیمان گردند و خود را به شاهراه سعادت برسانند. از خدای متعال همی‌خواهم توفیق! از خوانندگان محترم مستدعیم که به گوش هوش عرایضم را شنیده، و با دلی خالی از غرض به مطالبم پی برند؛ تا حقیقت گفتارم واضح، و ثبوت دلایل ظاهر گردد. اینجانب قدس ایران در عائله بهائی بوده، در سنه ۱۳۲۳ متولد شده، و در هفت سالگی ممیز گشته، به من گفتند جمال مبارک «میرزا حسین علی» خداست. و حضرت من اراده الله غصن اعظم «عباس افندی» پسر خداست. و نوشته‌جات او هم تمام آیات الهی است. و غیر از ما بهائی‌ها تمامی ملل عالم، از مسلمین و یهود و مسیحی و بودا، از علماء و سلاطین و امراء و فلاسفه، همگی محتجب [۱۱۳] مانده، [۱۱۴] و از رحمت رحمانیه محروم، و به آتش قهر و غضب الهی گرفتارند! آنها را اغیار می‌گفتند و خودمان را احباب می‌نامیدند. من هم [صفحه ۵۷] به همین عقیده، از طفولیت رشد و نما می‌کردم. و تا کنون که موقع بیداری و هوشیاری من است. به آداب و اخلاق و روش و اطوار بهائیان متخلق و مأنوس بودم. معلوم است مثل منی که در خانه‌ی پدر بهائی تربیت شده، و در خانه شوهر بهائی زندگی می‌کرده است، به کلی از آداب رحمانیه دور و محروم مانده جز محامد منقول‌ه‌ی دروغی از میرزا خدا و عباس افندی چیز دیگری نمی‌شنود. چنانکه مدت‌ها در مجالس و محافل شان رفته، غیر از ذکر الوهیت میرزا حسینعلی و عباس افندی، و قرائت مکاتیب آنها به جای قرآن، و طعن و استهزاء [۱۱۵] به شریعت طاهره نبویه [۱۱۶] چیز دیگری نشنیدم. اینکه

به هوش و گوش مردم غالب آمده و به طور غلط قانع می‌کنند و می‌گویند میرزا حسینعلی خداست، آیا خواننده خوب توجه [می‌کند] تا ببیند که پس از مرگ میرزا حسینعلی چند سال است که ما بی خدا مانده‌ایم؟ و رحمت آن نیز در زیرزمین خاک شده و قدرت و توانائی خدا پوسیده است؟! اگر او خدا بود، چرا مرد؟ خدا مگر ازلی و ابدی نیست. خدا مگر مخلوق [صفحه ۵۸] است که مرده و نابود شود، و خاک او زیارتگاه قرار داده گردد. اگر بنابراین باشد هر کسی صبح زودتر از دیگری از خانه بیرون آمده خدا نامیده شود، برای مخلوق وظیفه‌ای جز تحویل گرفتن خدا و عودت دادن او نمی‌ماند. بلکه خود افراد بشر به طور تنظیم، اتصال ادعای خدائی را خواهند کرد. «فاعتبروا» [۱۱۷] مثلاً بهائی‌ها می‌گویند مسلمان‌ها دچار خرافات و اوهام شده‌اند که از اوطان و دیار خود هجرت و مسافرت می‌نمایند تا قبر کهنه را ببوسند و یا سنگ سیاهی را طواف نمایند. اما در عین حال خودشان به عکا و حیفا می‌روند که استخوان پوسیده و خاک شده‌ی میرزا خدا را زیارت کنند. در یک جا معجزات و خارق عادت همه‌ی انبیا و مرسلین را تکذیب می‌نمایند، و در جای دیگر همان معجزات را صد چندان کرده به حساب خدا [بهاء الله] و پسر خدا می‌نویسند. در یک جا به استشفاء [۱۱۸] تربت حضرت سیدالشهداء (ع) و به روضه خوانی مسلمین خندیده، می‌گویند اینها همه موهومات است، و در جای دیگر موی نحیف عباس افندی را [صفحه ۵۹] شعرات [۱۱۹] مبارک نامیده، و ناخن و پیراهن چرکین او را برای تزئین و تکریم و شفا یافتن از بلایا، در خانه‌ها گذارده پرستش می‌کنند؛ و برای مریض‌های خود نبات تبرک گرفته، و خاک حیفا را بوسه می‌زنند. در جائی می‌گویند ما با تمام ملل، با روح و ریحان معاشرت می‌نمائیم، و طعنه به علمای اعلام می‌زنند که چرا مردم را از معاشرت بابی‌ها و گروه ظاله ممانعت می‌کنند. در جای دیگر تا یک نفر از خودشان هوشیار شده، نخواست که در عصر حاضر گوساله پرست گردد و مخلوق و خالق را بشناسد، فوراً تکفیرش کرده، به امر شوقی افندی که مشهور به (حضرت ربانی) جانشین عباس افندی است، حکم به محفل روحانی صادر می‌شود که با آن شخص، معاشرت به کلی حرام است. بهائی‌ها نیز حتی المقدور دربارهی چنین شخصی درصدد تلافی و انتقامند. در جائی که قرائت قرآن با ذکر احادیث سید المرسلین می‌شد، تمام با خنده و قهقهه گذرانده، احترام و وقعی نمی‌نهند. و برعکس در محفل خودشان کاغذ عباس افندی را که نوشته «ای امین الهی! نامه مورخه ۱۵ جمادی‌الثانی [صفحه ۶۰] رسید ۲۵۰ لیره که ارسال کرده بودید واصل شد» و امثال اینها را با تغنی و آواز، یک نفر می‌خواند و حضار مؤدب و دست به سینه نشسته، به عقیده مشعومه‌ی [۱۲۰] خودشان، آیات الهی را گوش می‌کنند. و اگر طفلی در آن موقع تشنه گشته آب بخواهد، از طرف حضار به او پرخاش می‌شود که مگر نمی‌بینی مشغول تلاوت آیاتند. واقعا در این عصر، یک وجود معمولی را که مرگ طبیعی بر او مستولی است، خدا نامیده، پرستش کردن، جای خنده و تعجب است! برای اینکه اگر خدای مخلوق بمیرد و فانی شود، حساب و کتاب جماعت، دست که می‌ماند؟ و به کجا سپرده می‌شود؟ در این صورت ما حق تنقید [۱۲۱] به گوساله پرست‌ها نداریم؛ زیرا که گوساله پرست‌ها خدائی را در فکر خود می‌پرستند که از او منافعی برای بشر، ولو جزئی باشد، باز متصور است. ولی از گرفتن ۲۵۰ لیره و دادن قبض رسید، جز ضرر و ظلم برای بشر چیزی عاید نیست. آیا خدائی که محتاج به پول مخلوق خود بوده، و اعاشه‌ی [۱۲۲] خود را از نتیجه زحمات مخلوق خود تأمین می‌کند، می‌شود یک [صفحه ۶۱] همچون موجودی را که از موجد [۱۲۳] خود خبر ندارد، خداش نامید، و بنده‌ای برای او تصور کرد، و کتابی و آیاتی از او منتظر شد؟! از اخلاق و طرز تبلیغ بهائی‌ها، یکی دیگر این است که صورت حق به جانب و مظلومیت را به خود داده، سیاست باطنی خودشان را اجرا می‌نمایند. و دیگر با زبان چرب و نرم به مستمع می‌گویند در مقابل حکم خدا موظف و مجبوریم آنچه را که می‌دانیم به شما بگوئیم. در نظر محترمان پوشیده نماند که همین عبارت، بزرگ‌ترین رنگ‌ها است که بی طرفی خود را ثابت کرده، جلب نظر مستمع را می‌نمایند. و شنونده‌ی بیچاره برای اینکه حکم خدا را شنیده گمراه نشود، قطعاً بایستی خود را برای گفته‌های مبلغ مزور حاضر نماید. و هر چه می‌گوید بشنود. باقی، بسته به طراری [۱۲۴] گوینده است. و در ضمن صحبت هم، دو تا لوح بیرون آورده و بوسیده و آهی کشیده، می‌گوید ای کاش! مردم خدا را می‌شناختند. در اینجا مقصود گوینده این است که خود را خداشناس قلمداد

کند. مخفی نماند، اغلب مبلغین بهائی، مستخدم من جانب البهائ هستند؛ نه اینکه خود با عقیده خود حاضر [صفحه ۶۲] به تبلیغ شده‌اند. چون که تمامی مبلغین ماهیانه‌ی مخصوص داشته، نوکر شخصند، نه مأمور حقیقت!! تصور کنید این اشخاص خدا می‌شناسند! میرزا حسین علی را (ملقب به بهاء الله) که شخصی مثل ما بوده، خورده و خوابیده و مرده، خدا شناخته و همه جا او را حاضر دانسته، حیات و ممات مردم را به دست او می‌دانند! آیا اگر مذهب بهائی، مذهبی بوده و راهنمای مردم است، چرا این همه بداخلاقی و شهوت پرستی و هوس رانی در او جمع شده، و با سیاست اجانب توأم می‌گردد؟ قدری تفکر و تأمل نموده، دقیق شوید که مذهب برای چیست و مقصود از مربی کدام است، و پیغمبر در میان مردم برای چه برانگیخته می‌شود. و قانع شوید که بدون مربی هیچ چیزی ترقی نکرده، و از حضيض [۱۲۵] ذلت، به اوج عزت رهسپار نشده است، مگر به تعلیم مربی. شخص مربی وقتی مجاز به تعلیم و تربیت است که از تربیت شونده روحا و جسمًا پاک و منزّه و دانا باشد، نه برعکس! حال تصور کنید که خداوند باری تعالی تربیت بندگانش را به دست شخص عوام فریبی سپرده، که با عرض [۱۲۶] و ناموس بندگانش بازی نموده، قانون پوچ و مهملی [صفحه ۶۳] را به دست مردمی داده که بداخلاقی و بدرفتاری را پیشه خود ساخته‌اند! آیا مردم منتظرند که بهائی‌ها بگویند ما نفهمیده بهائی شدیم، یا از پدر و مادر بهائی بودیم؛ یا خواستیم بی‌قیدی را پیشه خود نموده، تن به همه طور بداخلاقی در دهیم. البته وقتی کسی خواست خدائی را شناسد و به پیغمبری معتقد نشود و به همه طور بی‌حسی تن دهد بهائی می‌شود. چون که بهائی‌ها خدا را مثال خودی فرض کرده، پیغمبر را شخص معمولی و عادی می‌دانند. و مذهب را غیر از یک اسم بی‌معنی چیز دیگر معنی نمی‌کنند. زیرا که حساب و کتابی در بین نداشته، از عذاب و عقابی ترسی ندارند. و اساساً مقرر [۱۲۷] به آخرت و نتیجه و انتهای دنیا نیستند. دیگر می‌گویند ما با تمام مذاهب و اشخاص با روح و ریحان، معامله می‌نمائیم. این خود سیاست بزرگی است که گاهی مسلمان شده، گاهی عیسوی شوند؛ وقتی زردتشتی و موقعی کلیمی گردند. هر طور پیشرفت کار و زمان ایشان است، همان طور مانند بوقلمون هر دقیقه رنگی به خود گرفته، جلوه‌ای نمایند. ملاحظه بفرمائید یک شخص با مذهب [صفحه ۶۴] که اساس مذهب را برای امانت و دیانت و درستی و خداشناسی بداند، ممکن است با دشمن مذهب خود لاف برادری زده، و با هر هرزه کار و دزدی، با روح و ریحان رفتار نماید. از شماها سؤال می‌کنم تا حال دیده‌اید شخصی که مسلمان واقعی بوده و به خدا و به حضرت نبی اکرم اعتقاد داشته، به بهائی‌ها بگوید من بهائی هستم! اگر مسلمان‌ها می‌خواستند مذهب را دسیسه قلب خود نمایند، و می‌خواستند به ذلت اندر آمده سرافکنده شوند، می‌خواستند ماهیانه گرفته عیش کنند، می‌خواستند اجیر اجنبی‌ها گردند، در زمان گذشته که بر همه‌ی دنیا آشکار و معلوم است، قضیه‌ی مؤلمه [۱۲۸] و حیرت بخش میدان کربلا و شهادت حضرت سیدالشهدا [علیه السلام] رخ نمی‌داد. اساساً کسی راحتی را دوست داشته باشد، از صد فرسخی بوی زحمت را بشنود فرار می‌کند؛ کجا ماند از جان گذشتن و در راه مقصود سر دادن! حال پیغمبر بهائی‌ها به توسط حاجی امین (امین الهی) یا امین امین (حاجی غلامرضا) [برای مخارج] محفل روحانی یا شرکت خیریه، یا به اسم زمین خریدن برای بهائی‌ها، به اسم [صفحه ۶۵] مخارج مشرق الاذکار (محفل عبادت بهائی‌ها)، یا به اسم مخارج مسافرخانه، به عبارت اخری به هزار عنوان و اسم مسمی و غیر مسمی پول جمع کرده در حیفا تحویل گرفته، در پاریس و لندن و جاهای قشنگ اروپا به شاباش خانم‌های مدرن تقدیم، و در جاهای دیگر برای پیش بردن مقصود خود که همیشه با سیاست استقلال کش اجنبی توأم است خرج می‌شود. جائی که اخلاق و تربیت و روش یک پیغمبر این طور باشد، البته به چگونگی اخلاق و رفتار مریدان و اجیران او به طور کامل می‌توان پی برد! در این صورت البته همه جور فجایع و قبایحی از دست بهائیان به ظهور می‌رسد و به همه طور بی‌قیدی و بی‌فکری تن داده، فقط در فکر اینند که از کفش و کلاه از سایرین جلو افتاده، در قسمت عیاشی و طراری، گوی سبقت را ببرایند. حالا ببینید شب و روز به خواهش نفس کار بستن و از عقب بی‌مبالاتی دویدن و بی‌همه چیزی را استقبال کردن و بداخلاقی [۱۲۹] را در آغوش کشیدن، برای انسان طراز رفتار و محبت و خوبی و شرافت باقی می‌گذارد؟! آیا از این طایفه می‌توان جز بدی و [صفحه ۶۶] بدکاری چیز دیگری انتظار داشت؟ جائی که به

دخترها از بچگی می‌گویند میرزا حسین علی، خداست و دنیا و آخرت همین جاست، چه مانعی در پیش است که دختر به اخلاق بد تربیت نشود و از خدا نترسد؟ چرا پی حفظ ظاهر نبوده، تحصیل وسایل خوش گذرانی نکند؟ دختران را به هرزه گردی مجبور و مشغول گردانند؟ پسران را به افسار گسیختگی و آزادی تمام عادت داده، یک محشر فوق العاده بی عصمتی را فراهم می‌کنند، که امروز اگر از آقایان قدری خوب نزدیک به آن طایفه شوند، رحمت به کفن دزد قدیمی می‌فرستند. خدای واحد را شاهد قرار می‌دهم که تا امروز از این طایفه در قسمت تربیت و رفتار نسوان - خواه مردها با زنان، خواه زن‌ها با مردان - به طوری که می‌دانم و به رأی العین مشاهده کرده‌ام بینند، همین طور چشم پوشیده به من حق کاملی خواهند داد که من آنچه درباره‌ی اینها نوشته‌ام قطره‌ای است در مقابل دریا. اگر این وجیزه [۱۳۰] را خود بهائیان بخوانند و انصافی داشته باشند، به گفته حق من تصدیق خواهند آورد. اگر پاریس واقعی و تجاوز در حق همدیگر و آزادی کامل در عالم نسوان می‌خواهید، بفرمائید! زندگی طایفه بهائی را ببینید. بفرمائید [صفحه ۶۷] در ایام عید رضوان در باغ‌های معین و منزل‌های معهود این طایفه را با زن و مرد ببینید و به فساد اخلاق آنها پی برید. آقایان، شماها خوابید. ای شمائی که اسم خود را مسلم گذاشته، به بیرق محمدی افتخار می‌کنید، امروز در پایتخت مملکت شما دست درازی این طایفه به نوامیس شما جای بسیار حیرت است! افسوس می‌خورم که از دور می‌شنوید و نزدیک نمی‌روید ببینید و اهمیت هم نمی‌دهید. ولی من به شما خبر می‌دهم که عنقریب نتیجه همین رفتار و اخلاق، طوری مستولی زندگی شما گشته و شما را از زندگی خود سیر کند که خود را نشناخته و سر خود را گم کرده، دست و پای خود را بسته، تسلیم اینها نمائید. تصور نفرمائید که قسمت تربیت زنان بی اهمیت است! بلکه طرز زندگی و رشد و اخلاق، همیشه به بچه‌های کوچک، از زن بایستی شروع گردد. اگر این اخلاق زنان همینطور بماند، در آتی‌های نزدیکی، هستی و پایه‌ی شرافت شماها در معبر عام افتاده و پایمال جمله‌ی «انا کل لله راضیات» [۱۳۱] خواهد شد! زناشویی و شرکت در زندگی و حیات و ممات و محبت و عشق و حقیقت یک زن و مرد، بدون اینکه همدیگر را بشناسند، و صغر سن را در [صفحه ۶۸] دختر ملاحظه کنند، تنها در حضور امین الهی با یک جمله عربی تمام کرده، و از مرد هم یک جمله‌ی به یادگاری گفته «انا کل لله راضیون» [۱۳۲] را شنیده، کار تمام می‌شود. البته طرز این زناشویی و نتیجه این وصلت و شریک بودن در زندگی، در باغ‌های معهود مشهود می‌شود! حال می‌شود اذعان نمود که حجاب زن‌ها در ایران با این اخلاقی که موجود است واجب، و بلکه اوجب [۱۳۳] است. به عقیده نگارنده، نه اینکه زن‌ها باید محجوب [۱۳۴] شوند، بلکه مردها نیز نقابی بر روی خود باید بیندازند. این همه فجایع و بد اخلاقی که در فوق شمردیم، همه ناشی از عدم حجاب بوده، که در این طایفه موجود است. و چون بنده از اخلاق روحی زنان و مردانشان مطلع شدم، و عدم حجاب را در زنان، و نبودن اخلاق معاشرتی را در مردها مشاهده کردم، متنبه [۱۳۵] شدم. و همانا سبب انتباه من فقط مبادی اعمال و درستی اخلاق آنها شد. خوشبختانه آن اخلاق و اعمال قبیحه که خود آنها را به آتش جهنم رهسپار می‌کرد، مرا [صفحه ۶۹] به نجات ابدی رساند. و در خوشبختی را به روی من باز نموده و نور مبارک محمدی را در قلبم تجلی داد. آن اطوار [۱۳۶] ناپسندیده و آن بی عصمتی و بی عفتی‌ها، آنان را به قعر ضلالت [۱۳۷] و رذالت [۱۳۸] می‌برده و فیض الهی و موهبت ربانی، مرا به روضه‌ی رضوان و حلقه‌ی اهل ایمان وارد کرد. و این مسئله غرابتی [۱۳۹] ندارد؛ چرا که ایشان به مبادی اعمال و قبیاح اخلاق خود متذکر نیستند. چه که از بدو طفولیت، با همان عادات و اخلاق نشو و نما کرده‌اند. قومی که عفت و عصمت را موهوم بدانند، طایفه‌ای که زنا و لواط را امور طبیعی و عادی تصور کنند، جمعی که قمار و شراب را امر مباح و حلال پندارند، گروهی که اگر زنی از آنها به عفت طبیعی از ملامسه [۱۴۰] و مصاحبه با مرد اجنبی پرهیزد و اجتناب کند، نه باو طعنه زنند و ملامت نمایند که تو هم مانند مسلمان‌ها گرفتار اوهام و خرافات هستی، و او را سرزنش نمایند، چه غرابت و تعجیبی دارد که شخص بهائی، علاوه از دست درازی به اجانب یا مادرزن و خواهرزن و برادرزاده، بلکه با دختر خود دست درازی کند! چنانکه کرده و می‌کنند. اگر کسی [صفحه ۷۰] ایراد کند، او را موهوم پرست می‌دانند. ملتی که قائد و رئیس و مبلغشان، با زنان و دختران آنها سال‌های سال بی عفتی کرده و

می‌کنند، حرفی نداشته و کمال رضایت را از او دارند و روز به روز عزت و احترامش را زیاد می‌کنند، اگر همان مبلغ نخواهد در آن طریقه ضاله باقی بماند و رشته‌ی تبلیغ را منقطع نماید، ناله‌ی همگی بلند شده، یکی می‌گوید این شخصی زانی و بی عصمت بوده است؛ دیگری ناله می‌کند که ۱۵ سال قبل، خواهر زنم را تعقیب نموده، دیگری گوید که ۱۸ سال پیش بکارت دخترم را برداشته، از قضا هم همگی صدق می‌گویند. اگر به آنها بگویند چرا تا امروز نگفته بودی، می‌گویند مبلغ امر الله و مقرب درگاه سرکار آقا [۱۴۱] بود؛ به عزت امر لطمه می‌خورد. اما امروز به ما مربوط نیست. حال چه توقعی از این حزب پست می‌توان داشت! در نتیجه این همه دردها و مشقات فکری و عملی، خواه از نزدیکان و خواه از دیگران که دیده و کشیده‌ام، این است که به درگاه خدای لایزال زانو زده، شکرها می‌کنم که الحمد الله [صفحه ۷۱] بیدار از خواب غفلت شده، و در روز ۱۹ شوال ۱۳۴۵ [۸۳ سال پیش [۳۳]] به محضر محبوب حضرت آیة الله آقای خالصی - دامت عمره - شرفیابی حاصل، از این قوم تبری جسته، و کلمه مقدسه شهادتین را به زبان جاری و در حضور ۳۵ نفر از آقایان مسلمین، به موجب ۴ ورقه‌ی بزرگ صورت جلسه، اقرار به گمراهی خود نموده، عید رضوان و روح ریحان را به آن طایفه واگذار کردم. هر چند که از سن رشد تا حال غرق خیالات بوده، و از احکام ساخته‌ی این مذهب تعجب و سرگردان بودم و اجرای آن را از غرائب [۱۴۲] فرض کرده، و بلکه از محالات می‌دانستم؛ ولی چه کنم که گاهی تربیت و تسلط پدری، از فهم مانع شده، و گاهی عقلم غالب آمده، تزریق و اعمال نفوذ پدری را از بین می‌برد. به هر جهت از صبح تا شام متفکر بوده و می‌گفتم: که آن محنت مغرضین و این محنت کفرای مرگ بیا که زندگی ما را کشت در هر صورت بعد از فکر زیادی، تصمیم گرفتم که از این [صفحه ۷۲] طایفه گمراه دوری جویم. پس با عزم ثابت و قلب راسخ [۱۴۳] به نفس و عقل خود اعتماد نموده، و از وادی جهالت و بیابان ضلالت که در او سرگردان بودم، به سر منشأ امن و امان رسیده، در سایه دیانت و امانت آمیدم. و خداوند متعال پرده‌ی خبط [۱۴۴] و خطا را از چشم برداشته، صفحه‌ی صدق و صفا را در قلبم مجسم نمود. و از کج راهیم نجات داده، نزد مردمان چیز فهم و متدین سرفراز نمود. بایستی از بهائی سؤال کرد که اگر شما حق می‌گوئید، چرا نمی‌روید در مجالس مقدسه‌ی اسلام نشسته صحبت کنید و اظهار حیات و عقیده نمائید؟ فقط در گوشه‌های تنگ و تاریک، بعضی اشخاص بیچاره و نفهم را به چنگ آورده، لامذهباش می‌نمائید.. اگر آنها می‌دانستند که ممکن است در نزد مردمان چیز فهم نفس کشیده و جنبش نمایند، یقیناً می‌نمودند. چون که آقایان عظام و مجتهدین دین مطهر اسلام، مانع از این نیستند که آنها صحبتی کرده و جوابی دهند. پس باید به اینها گفت: برخیزید و این بساط مکر و خدعه را برچینید و با ناموس و هستی مردم بازی نکنید. پی راه راست رفته، دست از تقلب و ریا بردارید. [صفحه ۷۳] این مردمان بی همه چیز، به خود هم اشتباه می‌کنند و به همدیگر هم رنگ می‌زنند؛ خیالی ندارند جز خراب کردن مذاهب. و راهی پیش نگرفته‌اند به غیر از پیشرفت مقاصد اجانب. نه زن و شوهری راوقعی می‌گذارند، و قانونی برای ازدواج دارند، و نه عدم رضایت زندگی را اهمیت می‌دهند. نه در معاشرت قانونی داشته، و نه در موانست [۱۴۵] حقیقتی دارند. نه روح ریحان را به راستی دارند، و نه عدم حجاب را با اعتصام [۱۴۶] و احترام معمول دارند. تمام به فکر خوردن مال مردم و فاسد کردن اخلاق عموم می‌باشند. کدام یک از بهائی‌ها تا حال در فکر ترقی عمومی بوده و کتابی نوشته و جزوه‌ای چاپ کرده و قدمی در این راه برداشته است؟ فقط حضرت! بهاء الله چنین فرمودند؛ و حضرت! عبدالبهاء چنین کردند؛ و حضرت! شوقی ربانی - که بچه مدرسه دیروزی است، و اغلب مردم اخلاق شخصیه و معلومات این حضرت را خوب می‌دانند -.. چنین، امین الهی «حاج امین» مقرب درگاه خداست؛ امین امین «حاج غلامرضا» محاسب پاک و مطهر خداست؛ و دکتر مودی [صفحه ۷۴] خانم امت الله [۱۴۷] است. همین حضرات، حاج امین و امین بندگان پاک مقدس خدا، سفره‌ی گدائی را باز و دست تطاول را دراز نموده، اموال این گوساله‌ها را به عناوین مختلفه به غارت می‌برند. از هر کس آنچه می‌توانند از یک شاهی تا صد تومان در راه خدا و مخارج خدا می‌گیرند. و همچنین این بنده هم تا حال چندین قبض از امین الهی دارم که مبلغ فلان از «قدس ایران» به این جانب رسیده. و دادن این قبض که نه سر دارد و نه ته، برای این است که بفهمانند برای

خدا می‌فرستیم. هر چند که بعضی اوقات، هم به خدا حقه زده، خود از هضم رابع [۱۴۸] می‌گذرانند. حال مرا مجاز می‌دارید که از آقایان بهائی خواش کنم پول مرا که در این راه داده‌ام، به روح و ریحان عودت دهند، که من هم بنده‌ی همان خدا بودم. با اینکه انتظار چنین سخاوتی را از میرزا خدا ندارم؛ زیرا که از مخارج عیش و خوش گذرانی فزونی نمی‌آید. آیا دولت [۱۴۹] و آقای دکتر [صفحه ۷۵] میلیسپو در اینکه سالیانه مبالغ هنگفتی برای مخارج خدا از مملکت فقیر پول خارج می‌شود چه فکر می‌کنند؟ می‌توانند جلو احکامات خدای عکا را بگیرند یا نه. فتأمل! راستی بیائید کج نشسته راست صحبت کنیم؛ از این همه پول‌هائی که دائماً جمع می‌شود، سرآمدان این طایفه‌ی خدادار، کدام مدارس برای تربیت بچه‌های یتیم و فقرای بیچاره باز کرده، با عنایت ملحوظه‌ی [۱۵۰] خدای خود، خدمتی به بندگان نموده‌اند؟ کدام دارالمساکین [۱۵۱] را دایر نموده، و از کدام عاجز دستگیری کرده‌اند؟ آنها فقط می‌خواهند به اسم بی‌مسمی، در صف مردان ایستاده، خود را خداشناس و متدین بشناسانند. پیغمبری که از جانب خدا مبعوث می‌گردد، او متحمل بار گران از بهر دگران است؛ نه متصدی و شریک پول بیچارگان. و عامل مخارج بیکران پیغمبر. خدا، احتیاج به پارک و عمارت ندارد. برای او همه جا عمارت و جای کار است. پیغمبر خدا هر قدر نمو کند و صعود فرماید، از مزایای باطنی و از محسنات طبعی‌اش باید استفاده کند؛ نه با توال و ظاهرسازی و اطوار مخصوص، که امروز مطلوب [صفحه ۷۶] خانم‌های پاریس است. پیغمبر [بهاء الله و عبدالبها و شوقی] حافظ ناموس است، نه غاصب عصمت نوامیس مردم. حال بعد از ملاحظه‌ی این کتابچه، آقایان بهائی خواهند گفت، نظر خدا از این زن گمراه برگشته و جهنم و بهشتی که خدای ما فرموده همین است. زنی که لیاقت بهشت را نداشته باشد (یعنی نخواهد گوساله بماند) به طور یقین جهنمی است. یک مسئله خنده‌دار اینجا است که بهائی‌ها همیشه می‌گویند که ما ابتدا با سیاست، کاری و دخالتی نداریم؛ ولی اغلب این آقایان از عمال مخصوص خداوند سیاست [انگلیس] روی زمین‌اند. نمی‌دانم میرزا خدا [بهاء الله] چرا نطق‌های خود را در پاریس و امریکا به پایان می‌برد، و نظر مرحمتی به بندگان شرقیش، خصوصاً ایران و طهران نمی‌فرماید! که در نتیجه‌ی نطق‌های مؤثرش گروه گروه این مردم را داخل در امر خود بنماید. یقیناً بندگان ایران و طهران‌اش مغضوب حضور و رانده‌ی درگاهند. مخفی نماند معنی «گروه» در مذهب بهائی، از سه الی چهار نفر هستند. و اگر از چهار تجاوز کنند، «امت» نامیده می‌شوند. حال اگر سؤالی از میرزا خدا شود که چرا عنایت و مرحمت به این طرف‌ها نمی‌فرمائید، چون زمین شوره سنبل برنیارد «یعنی آیات و احکامات میرزا خدا در بازار ایران [صفحه ۷۷] به طور دلخواه رایج نیست» خواهند فرمود: میل ندارم. مبلغین‌اش هم حق دارند در محافل و محاضر اسلام، اظهار وجود نکنند؛ زیرا که مچشان را گرفته، حرف حسابی را به مغزشان می‌کوبند. و البته این مانع از پیشرفت مقاصدشان می‌شود. و مخرب مذهبشان می‌گردد. باید به این... [۱۵۲] خندید و به این قانون و رویه استهزاء [۱۵۳] کرده، و محفل روحانی - یا محفل نفسانی و هوس رانی را - زیر پا گذاشت؛ و گفت: آقایان بهائی! اگر لوحی از درگاه خدای ما نازل و بر شما گفته که وقتی جماعت بهائی، پادشاهی از خود خواهند داشت و بایستی تمام بهائیان اطاعت امر او را کنند، این پادشاه کی و در کجا حکمرانی خواهد کرد؟! بد نیست یادی از گذشته کنیم، وقتی نمایندگان ارامنه به حضور ناصرالدین شاه آمده، از شاه خواستند که به سلطنت ارامنه کمک کند و امضاء کند که ارامنه باید پادشاه داشته باشند؛ شاه در مقابل درخواست آنان گفت که این مقصود شما خیلی خوب است، البته ملت ارمنی لازم است شاه داشته باشند، ولی اول لازم است محل سلطنت و مقر حکومت را دارا بوده و مملکتی داشته باشید، و آنگاه امضای [صفحه ۷۸] من و کمک مرا بخواهید؛ حالا بروید جای و مقامی برای خود بجوئید. بعد رحل اقامت و سلطنت بگسترید. ارامنه در مقابل این، ساکت مانده برگشتند. تا حال هم در این خیالند که از آسمان، زمینی برای ارامنه نازل شود تا آنها در یک جا جمع شده سلطنت کنند. حالا بهائی‌ها نیز جز ۱۵ تا لوح در تمام دنیا چیزی ندارند. از حالا با اشتهای سلطنت زندگانی کرده، خوشند. «باشد که باز ببینیم دیدار آشنا را» [۱۵۴]. البته دانستن این فکر بهائی‌ها برای اهل هر مملکت، خصوصاً دولت ایران لازم است. این مردم گوساله به قول خودشان «اغنام الله» با این رویه و اخلاق و رفتار می‌خواهند در آتیه پادشاهی داشته، سلطنت برپا کنند که سرپرستی

از اینها بکنند؟! گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله‌ی تو آنچه البته به جائی نرسد فریاد است زندگی در دنیا، فرع کار و لیاقت است. تنها با دام تزویر به اسم مذهب، نمی‌توان مملکتی احداث نمود. عمارت در عالم افکار سهل است، ولی عمل در او مشکل. کسانی که علنا به لقب اغنام الله یا غنم افتخار می‌کنند؛ و به قدری کوچکنند که میان [صفحه ۷۹] حیوانات، گوسفندی را برای خود انتخاب کرده‌اند، اینها لیاقت موقت زندگی را ندارند؛ تا چه رسد به سلطنت. زیرا که حیوان شناسان، گوسفند را سفیه [۱۵۵] نامیده‌اند. جائی که عقل نباشد، خط مشی غلط می‌رود. [صفحه ۸۱]

سخن‌های آخرین

بسط مقال دادم و خوانندگان را خسته نمودم؛ ولی خود جانی از نو گرفته، تصمیم کردم تا می‌توانم در ابطال این طایفه شیاد سعی نمایم. بلکه گوسفندان بیچاره را از زیر زنجیر جهالت و تقلید صرف رها کنم. که دنیا دنیای معلومات است نه موهومات. من خود را در نزد وجدان خود سرافراز دانسته و در پیشگاه خداوند متعال و محبوبم رو سفید می‌دانم؛ زیرا که میان همسالان خود، در راه مقصود و مقصدم تا نفس آخر ایستاده، تکاپو زدم؛ تا اینکه از دام تزویر و بی‌ارادگی و تقلید و جهالت خلاص شدم. و پاره‌ای حقایق را به قلم آوردم که اغلب آن‌ها را خود در زمان گمراهیم به رأی العین مشاهده [صفحه ۸۲] کرده‌ام. با اینکه دشمنان حقیقت، موقع مطالعه‌ی این وجیزه، با ذره‌بین خصوصی و عینک مخصوص خود به من تاخته، خود هر چه هستند و عینک‌شان هر رنگی است، مرا با آن رنگ خواهند دید، ولی باید فهمید که چشم حقیقت‌بین، علاقه به رنگ آمیزی ندارد. این است که من می‌گویم: همه اندرز من به تو این است که تو طفلی و خانه رنگین است در راه زندگی شرافتمندانه، باید از جان و مال گذشت. بلی کسانی که همیشه به لباس دوروئی ملبس بوده؛ ظاهرا خود را خوش اخلاق به نظر داده، باطنا عامل مطلق بوده، آنچه میل دارند می‌کنند. آن اشخاص برای همه کس بدون محاکمه و تدقیق [۱۵۶] زبان تنقید [۱۵۷] گشایند و دشنه‌ی تکفیر کشند. بی‌خبر از این که خود به طور کامل ناپاک بوده و لایق همه قسم تنقیدند. زیرا که آنها در تاریکی زیست کرده‌اند و در پیش یک روشنائی آنی، چشمشان خیره و بعضا کور می‌شود. به خانم‌های عزیز خصوصا، و به آقایان محترم عموما که نوشته‌های مرا می‌خوانند توصیه می‌کنم همیشه در اقدام [صفحه ۸۳] به کاری، اول عاقبت را اندیشیده و آنگاه عمل بندند؛ چه جهالت، انسان را همیشه به راه کج سوق می‌دهد. اگر بخواهید در عالم فهم انسانیت قدم بردارید، همیشه عقل خود را به کار برده، بعد اخلاق خود را پاک و منزّه سازید؛ که نتیجه‌ی بد اخلاقی، ضلالت [۱۵۸] محض است. انسان باید در تمام قسمت زندگیش عشق داشته باشد. اگر حضرت حسین - سلام الله علیه - عشقی در بر و شوری در سر نداشت، سر نمی‌باخت. در مقابل ایمان و اخلاق عشق داشته و از جان گذشتن علامت بزرگی است. هر کسی که عشق ندارد او مرده است. خانم‌های عزیز! خلوص نیت و محبت بی‌آلایش را پیشه‌ی خود سازید. و با همسری بسازید که او نیز با شما بسازد و اخلاقش پاک باشد. و دل‌داده‌ی راه حقیقت بوده، پرستش خدای لایزال کند. نه معنی همسری را، همه سری تعبیر کرده، و از حقیقت زندگی بی‌نصیب شده، و ناموس زن و شوهری را به باد دهد، و از کیفر اعمال نترسد. البته برای هر فرد و هر طایفه یا هر ملتی، با این جهالتی که در دنیا موجود است، قانونی لازم است که با راهنمایی آن قانون [صفحه ۸۴] کسی از حد خود تجاوز نکند؛ در این صورت امروز قانونی بالاتر و بهتر و مکمل‌تر از قانون حضرت نبی اکرم نیست. پس باید گردهم آمده، و با حقیقت دست به دست داده، گفته‌های بی‌اساس بهاء را بی‌اساس تر نمود. زیرا که مذهب و قانون برای جلوگیری از فساد اخلاق نوع بشر است، نه محرک هر قبایح و فجایع. برای آسایش و زندگی است، نه ذلت و رذالت. [۱۵۹] برای حفظ ناموس است، نه مشوق هواپرستی و خیانت. خوشبختی حصول نیابد مگر به راستی و درستی. شادمانی و خوشی به دست نیاید، مگر به دیانت و امانت. پس لازم است تا می‌توانیم از راه راست انحراف نجوئیم و گول یک مشت عوام و عوام فریب را که مغازه‌ی مذهب باز کرده، و محفل روحانی و نورانی درست نموده، و مذهب را آلت راحتی شخصی و اسباب تفنن و خوش

گذرانی از مال مردم قرار داده‌اند، نخوریم. دام تزویر به نام مذهب گذاشتن و در عصر حاضر که فکر بشر در آسمان‌ها می‌گردد و موهومات را واقعی نمی‌گذارد، موقع مردن و جان سپردن یک نفر شخص عادی و یا غیرعادی گفتن که «آقا صعود فرمود» جای بسیار خنده، و بلکه گریه است! در صورت که آقا قعود فرموده و مثال [صفحه ۸۵] سایرین به زیر خاک رفته! پس صید این صیادی که ابدًا سرمایه‌ی علمی نداشته، و ترتیب صید کردن نیز نمی‌داند، نباید شد. تقلید [۱۶۰]، بزرگترین ضربه‌ی جهالت است که انسان را سر [در] گم و از مقصودش باز می‌دارد و در دنیا و آخرت روسیاه می‌نماید! برحسب معمول استدعا دارم اگر لغزشی در تحریراتم بینید قلم بخشش در کشید. چه که به قریحه‌ی [۱۶۱] خود، حقایق و مشهودات خود را برای خدمت به عالم انسانی و اسلامی نوشته‌ام. علاوه از یک محجوبه و پرده نشینی مانند من که سال‌ها به واسطه‌ی معارفه با این جماعت، از معارف اسلامی محروم مانده بودم، یقین است که نوشته جاتم خالی از نواقص ادبی و حسی نخواهد بود. خواهش دیگر از خانم‌های بهائی که اسم بهائی را برای خودشان وحی منزل و شرف مطلق می‌دانند، من بعد برای بنده این خوب و شرف را نپسندند؛ که از این طایفه بیزار بوده، [صفحه ۸۶] و می‌گویم: من عاشق نور پاک یزدان هستم از تیرگی ستم گریزان هستم آشکده ای نهفته دارم در دل کافران، بلی ز اهل ایمان هستم تشکرات قلبی خود را به مقام محترم و منزله حضرت آیة الله آقای خالصی - ادام الله عمره - تقدیم، و از اینکه همیشه در راه اسلام فداکار محض بوده و از همه چیز گذشته‌اند عرض می‌کنم که فریضه‌ی دینی هر فرد مسلمان است حرمت و پرستش محضر معظم له و من الله التوفیق قدس ایران تهران تاریخ نگارش غره ذیقعه‌ده ۱۳۴۵

باورقی

- [۱] کمین گاه.
- [۲] دستمال.
- [۳] وقت‌ها - اشرف ازمنه و الطف آونه یعنی شریف‌ترین زمان‌ها و لطیف‌ترین اوقات.
- [۴] غم و اندوه.
- [۵] محرومیت.
- [۶] ناراحتی - دل تنگی.
- [۷] کوتاه.
- [۸] پرتو - روشنی.
- [۹] شهاب.]
- [۱۰] تابان.
- [۱۱] رشته.
- [۱۲] فراوان و بسیار.
- [۱۳] غم و اندوه.
- [۱۴] ستارگان.
- [۱۵] تک و تاز: جنب و جوش.
- [۱۶] زبده‌ی غدار: برگزیده‌ی مکار و حيله گر.
- [۱۷] داروغه: بزرگ و همه کاره.
- [۱۸] اوشاب: از آشوب یعنی اوباش.

- [۱۹] خواری و پستی.
- [۲۰] یعنی هیچ کس بدون محرومیت و رنج به دولت نرسد.
- [۲۱] نجات.
- [۲۲] یعنی شرط سلطنت حضرت یوسف در چاه بودنش است.
- [۲۳] جدائی.
- [۲۴] کتاب، رساله.
- [۲۵] فصاحت و شیوائی کلام.
- [۲۶] در اصطلاح علم بدیع آن است که در دیباچه‌ی کتاب یا مطلع قصیده کلمات و عباراتی بیاورند که دلالت بر موضوع یا قصیده کند.
- [۲۷] قلم.
- [۲۸] جمع صنعت.
- [۲۹] سرمایه - دانش و آگاهی.
- [۳۰] مهربان - دل سوز.
- [۳۱] کتاب، رساله.
- [۳۲] گنبد.
- [۳۳] بی نیازی.
- [۳۴] یقین.
- [۳۵] ره آورد و نتیجه.
- [۳۶] زایل کننده و برطرف کننده اثر چیزی.
- [۳۷] تاریکی.
- [۳۸] ذهن.
- [۳۹] حسود.
- [۴۰] سرشته شده - پخته و رسیده.
- [۴۱] معاندان.
- [۴۲] پسندیده شده.
- [۴۳] برگزیده‌ها.
- [۴۴] نرمه‌ی گوش.
- [۴۵] ارقام.
- [۴۶] خواهش‌های نفسانی.
- [۴۷] شغال.
- [۴۸] بداندیش.
- [۴۹] بیشه و صحرا.
- [۵۰] کودن و کند ذهن.

- [۵۱] عاقل و خردمند.
- [۵۲] یاری دادن.
- [۵۳] جغد کوچک.
- [۵۴] بلا شک.
- [۵۵] عاری.
- [۵۶] شب تاریک.
- [۵۷] نازل شده.
- [۵۸] متن رساله حاضر: ۸۳.
- [۵۹] متن حاضر: ۵۷.
- [۶۰] تیزهوش (مصحح).
- [۶۱] کند ذهن (مصحح).
- [۶۲] قیعه، خشک زار - اشاره به آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی نور.
- [۶۳] خدعه، مکر، حيله و فریب (مصحح).
- [۶۴] جواب نامه یک بهائی: ۱۴.
- [۶۵] همان مأخذ.
- [۶۶] سوره ابراهیم: ۲۶.
- [۶۷] سوره انبیاء: ۲۲.
- [۶۸] سوره شوری: ۱۱.
- [۶۹] متن حاضر: ۵۸.
- [۷۰] همان جای قبل.
- [۷۱] یعنی: موها.
- [۷۲] متن حاضر: ۵۸.
- [۷۳] از متن حاضر: ۷۳.
- [۷۴] از متن حاضر: ۶۲.
- [۷۵] از متن حاضر: ۶۹.
- [۷۶] خاطرات انحطاط و سقوط از انتشارات علم و کشف الحیل تألیف آیتی را حتما مطالعه کنید.
- [۷۷] از متن: ۶۹.
- [۷۸] از متن: ۷۶.
- [۷۹] از متن: ۶۶.
- [۸۰] از متن: ۶۵.
- [۸۱] از متن: ۶۵.
- [۸۲] از متن: ۶۵.
- [۸۳] از متن: ۶۹.

- [۸۴] از متن: ۶۹.
- [۸۵] از متن: ۷۳.
- [۸۶] از متن: ۷۳.
- [۸۷] به‌الله و عصر جدید: ۴۴.
- [۸۸] مطلع الانوار: چاپ چهارم / ۶۴۸.
- [۸۹] مائده آسمانی: ۲۹۰.
- [۹۰] ارمغان استعمار: ۵۳۳.
- [۹۱] خطابات: ۱ / ۳۳.
- [۹۲] قرن بدیع / تألیف شوقی افندی: ۳ / ۲۹۷.
- [۹۳] همان مأخذ: ۳ / ۲۹۹.
- [۹۴] مکاتیب: ۳ / ۳۴۷.
- [۹۵] جنبش‌های نابود کننده، ۴۴، تریاق القلوب / غلام احمد قادیانی: ۱۵.
- [۹۶] ضمیمه شهادة القرآن به قلم غلام احمد قادیانی / چاپ ششم: ۱۰.
- [۹۷] گوهر قرآن / غلام احمد: ۳.
- [۹۸] حقیقه النبوه / بشیر احمد: ۲۵۷.
- [۹۹] از متن: ۷۶.]
- [۱۰۰] روزی، رزق، مایحتاج زنده بودن.
- [۱۰۱] از متن حاضر: ۶۰.
- [۱۰۲] از متن: ۷۰.
- [۱۰۳] از متن: ۶۲.
- [۱۰۴] از متن حاضر: ۶۹.
- [۱۰۵] از متن: ۶۳.
- [۱۰۶] از متن: ۶۳.
- [۱۰۷] از متن: ۶۳.
- [۱۰۸] چرا از بهائیت برگشتم / مسیح الله رحمانی. مطالعه شود.
- [۱۰۹] از متن حاضر: ۶۴.
- [۱۱۰] منظور فردی است که از طرف بهاء الله یا عبدالبهاء و شوقی افندی به جمع پول‌های مقرر شده مأمور بود.
- [۱۱۱] مختصر.
- [۱۱۲] حاج شیخ محمد خالصی از علماء مجاهد مبارز فرزند فقیه مجاهد حاج شیخ مهدی خالصی کاظمینی است.
- [۱۱۳] در پرده شده، پنهان.
- [۱۱۴] از جمله روش‌های تبلیغی این گروه ضاله همین ادعاهای بی اصل و اساس است که صبحی، نیکو، آیتی و صالحی مراغه‌ای نیز به آن اشاره کرده‌اند.
- [۱۱۵] مسخره کردن، ریشخند کردن.

- [۱۱۶] در صورتی که جوانان مسلمان را به این دروغ فریب داده می‌گویند برای به عضویت در آمدن بهائیت نخست باید مسلمان شوید و سپس تقاضای بهائی شدن را بنمائید، که متن بهترین دلیل خدعه و تزویر این شیادان است.
- [۱۱۷] در مقام شگفتی از چیزی یا کسی بر زبان رانند، پس عبرت بگیرید.
- [۱۱۸] شفا خواستن، طلب شفا کردن.
- [۱۱۹] موها.
- [۱۲۰] از ریشه‌ی شعم یعنی عقیده‌ی صلح آمیز و صفا آور بین مردمان.
- [۱۲۱] نقد و انتقاد، مرحوم دهخدا این واژه را که مأخوذ از تازی است، غلط می‌دانست.
- [۱۲۲] امرار معاش، زندگی کردن.
- [۱۲۳] ایجادکننده، پدید آورنده.
- [۱۲۴] عیاری، تردستی.
- [۱۲۵] پستی، نشیب.
- [۱۲۶] آبرو، ناموس.
- [۱۲۷] اقرار کننده، اعتراف کننده.
- [۱۲۸] دردناک.
- [۱۲۹] از سیاق مطالبی که پیرامون بداخلاقی ارائه می‌دهد، این فهم می‌شود که منظور بدخلقی نیست بلکه انحرافات اخلاقی است.
- [۱۳۰] کوتاه، خلاصه.
- [۱۳۱] ما همه از خداوند راضی هستیم (این جمله مخصوص زنان است).
- [۱۳۲] ما از خداوند راضی هستیم، این جمله را مردان می‌گویند.
- [۱۳۳] واجب‌تر.
- [۱۳۴] در پرده شده، پنهان.
- [۱۳۵] آگاه، بیدار، خبردار.
- [۱۳۶] حالت‌ها، کیفیت‌ها.
- [۱۳۷] گمراهی.
- [۱۳۸] پستی، فرومایگی، ناکسی.
- [۱۳۹] شگفت و عجیب بودن.
- [۱۴۰] یکدیگر را لمس کردن.
- [۱۴۱] به کار گرفتن این عنوان برای رؤسا بهائیت سابقه در شیخیه داشته و هنوز به روساء شاخه‌های شیخیه «سرکار آقا» خطاب می‌کنند. و این یکی از نشانه‌های همبستگی بهائیت با شیخیه است.
- [۱۴۲] باید توجه داشت این نوع فسادها که تجاوز به محارم یک نوع از انواع آن است و امروز به ندرت در جامعه ما دیده می‌شود، ۸۳ سال پیش در جمع بهائیان رائج بوده است.
- [۱۴۳] جمع غریب یعنی ناآشنا.
- [۱۴۴] استوار و پای برجا.
- [۱۴۵] سرگشتگی، حیرت.

[۱۴۶] دوستی، همدمی.

[۱۴۷] بازماندگان از گناه به امید لطف پروردگار.

[۱۴۸] باید توجه داشت دکتر مودی یک زن بهائی است. امت افرادی هستند که به الله یعنی میرزا حسین علی نوری بهاء که ادعای خدائی کرد، گفته می‌شوند. در نتیجه خانم دکتر مودی زنی بود که با بهائیان دوره‌ی بهاء الله ارتباط نامشروع داشته است. البته قابل توجه است در بهائیت بیش از چهار نفر امت می‌گویند.

[۱۴۹] آخرین مرحله‌ی هضم و گوارش غذا در بدن.

[۱۵۰] اشاره به ارتباط نزدیک بهائیت با نظام‌های استبدادی خود فروخته داخلی در گذشته‌ها می‌باشد.

[۱۵۱] نگریسته شده از روی مهربانی و محبت و شفقت.

[۱۵۲] جایی که عاجزان و نابینایان را در آن نگه دارند.

[۱۵۳] خواننده نشد.

[۱۵۴] ریشخند کردن، مسخره کردن.

[۱۵۵] مصراع از حافظ است.

[۱۵۶] نادان و کم عقل.

[۱۵۷] پایان کار را نیک نگریستن، بررسی کردن.

[۱۵۸] مأخوذ از تازی، نقد و انتقاد.

[۱۵۹] گمراهی.

[۱۶۰] فرومایگی، پستی.

[۱۶۱] تقلید در اصطلاح بحث نبوت و امامت، اطاعت از معصوم می‌باشد که پیامبر و امام مفترض الطاعه است. و در ایام غیبت کبری، این اطاعت که مربوط است به امام قائم غائب - ارواحنا فدا - از نواب عامه فقیه مجتهد می‌باشد. لکن پیروی بدون تفحص را که کورکورانه است هم با تقلید معنا کرده‌اند. مؤلف نوع دوم را که از سر جهالت است بزرگترین ضربه جهالت بر همه‌ی آن چه مربوط به انسان می‌شود دانسته است.

[۱۶۲] طبیعت، ذوق طبیعی.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شب: ۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۹۰ IR
۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹